

به پیش!

پنج شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۸۶، ۶ مارس ۲۰۰۸

هر دو هفته يك بار منتشر میشود

شماره ۲۸

اتحاد سوسیالیستی کارگری

نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم! صدمین سالگرد 8 مارس و استراتژی رهایی زنان داخلیش

علی خدری

ایرج آدرین

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی
کارگری

مقدمه:

من یکی از اولین کسانی بودم که وقتی اطلاعیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی با بیش از سه هزار امضا چاپ شد طی یک اطلاعیه علنا از آن دفاع کردم و انتظاراتم را چنین نوشتم: "بهر حال از آنجا که هر دو کمیته (پیگیری و هماهنگی) در صدد هستند به یک نیاز واقعی و میرم طبقه کارگر جواب بدهند مغتنم هستند و هر دو در مسیر حرکت خود دچار تغییراتی خواهند شد. در این مسیر مهم این است که مسایل مورد اختلاف در پرتو منافع کل طبقه بطور علنی مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. بطور کلی طبقه کارگر در مسیر خود برای ایجاد تشکلهای مستقل از دولت و گرایشات بورژوائی راهی طولانی در پیش دارد. حرکتهای کنونی فعالین کارگری قدمهای آغازین است و به همین جهت مهم و حساس میباشد و بایستی با سنجیدگی و با احساس مسئولیت طبقاتی مورد ارزیابی قرار گیرد". (1) در اطلاعیه اعلام موجودیت، که هنوز روی سایت کمیته هماهنگی هست، از مواضع عجیب و غریب "لغو کار مزدی" کوچکترین نشانی نبود. به این دلیل ساده که تشکیل کمیته هماهنگی در ادامه فعالیتهای جریان لغو کار مزدی نبود که بر کلمات و عبارات متکی است و بر سر آنها به دیگران فحاشی میکند. کمیته هماهنگی در ادامه مبارزات و فعالیتهای وسیع کارگری و بویژه یک حرکت اصیل کارگری در اول ماه مه سقر بود که محمود صالحی نقش اصلی را در سازمان دهی آن داشت و هزاران امضای مدافع آن هم نتیجه تبدیل شدن مراسم برگزار نشده اول ماه مه سقر به یک

بقیه در صفحه ۲

در شرایطی به استقبال صدمین سالگرد 8 مارس، روزجهانی زن، می رویم که زنان در ایران هنوز تحت حاکمیت یکی از هارترین حکومت های جهان قرار دارند. ارتجاع اسلامی با بکار بردن قوانین متحجر قرون وسطایی ضد زن بیشترین تبعیض جنسی و طبقاتی را بر زنان روا داشته و آنها را از نظر اجتماعی-سیاسی در موقعیت درجه دوم قرار داده است.

باز گرداندن زنان به کنج خانه و محروم ساختن آنها از اشتغال، وابسته کردن هر چه بیشتر آنها از نظر اقتصادی به مردان، خشونت و سرکوب روز افزون بر آنها، بخصوص نهادینه شدن کنترل مردان بر زندگی زنان به مدد قوانین اسلامی دست مردان در تمام امورات و شئونات زندگی زنان را باز گذاشته، و باعث تقویت مردسالاری و تحکیم نا برابری بین زنان و مردان گردیده است.

فروستی و شرایط دشوار زنان در ایران تحت سلطه یک حکومت مذهبی ابعاد بسیار گسترده تری یافته است، اما تبعیض و نابرابری، فقدان تامین اجتماعی و سرکوب زنان که ریشه در نظام سرمایه داری دارد، در تمام جهان جاری است. در کشورهای پیشرفته صنعتی که زنان به برابری حقوقی با مردان دست یافته اند نیز هر روزه دهها و صدها زن قربانی خشونت و آزار و ستم جنسی می شوند، چرا که قدرت و پیشرفتگی سرمایه مترادف با تضعیف مردسالاری در جامعه نیست. وقتی می توان به از میان رفتن ستم بر زن، که ریشه های عمیق اقتصادی دارد امیدوار بود که

بقیه در صفحه ۴

روز 27 بهمن 1386 بعنوان یکی از سیاه ترین روزهای طبقه کارگر ایران در تاریخ ثبت خواهد شد. در این روز، به جرم شرکت در مراسم اول مه، صدیق امجدی را در سندانج شلاق زدند. دو روز بعد به همین جرم حبیب الله کلکانی و فارس گویلیان را هم شلاق زدند. گفته اند چندین کارگر دیگر را نیز شلاق خواهند زد.

خشونت رژیم علیه کارگران چیز تازه ای نیست. هنوز تعدادی از کارگران نیشکر هفت تپه در حبس اند. هم اکنون محمود صالحی به جرم برگزاری مراسم اول مه در زندان است تا "پزشکان قانونی" حکم مرگ تدریجی اش را اجرا کنند. کارگران خاتون آباد را به گلوله بستند چون نمی خواستند شغل شان را از دست دهند. کارگران ایران می دانند که با یکی از حیوانی ترین رژیم های تاریخ طرف هستند. اما با شلاق زدن کارگران، رژیم اسلامی سرمایه اکنون جبهه تازه ای علیه طبقه کارگر گشوده است: این بار رژیم روح کارگران را هدف گرفته است. ما برده نیستیم اما مثل بردگان با ما رفتار می کنند. تحقیرمان می کنند، بی حرمت مان می کنند، تا روحیه مان را بشکنند. این یکی از آن شیوه هایی است که رژیم اسلامی از دهه 60 در زندان هایش علیه زندانیان سیاسی به کار گرفت و در آن استاد است. اکنون این شیوه را از حصار زندان هایش بیرون آورده تا در ملا عام در برابر طبقه کارگر به کار بگیرد.

نظام سرمایه داری تنها

بقیه در صفحه ۴

پیش بسوی ایجاد تشکلهای کارگری به نیروی خود کارگران!

نکاتی در مورد کمیته هماهنگی و ...

موضوع مهم جنبش کارگری در ایران و جهان شد. در این عرصه فعالین کارگری در خارج کشور از طریق بکارگیری ظرفیتهای معین اتحادیه های کارگری بین المللی در یک شرایط مشخص سیاسی نقش برجسته ایفا کردند و اینها جریانات و کسانی هستند که همیشه از فعالین لغو کار مزدی فحش خورده اند. الان دیگر برای فعالین جنبش کارگری هم روشن شده است که یکی از مهمترین خاصیت های فعالین "لغو کار مزدی" تپی کردن کلمات و عبارات از معانی است. بعنوان مثال اینان جریان خود را جنبش می نامند در صورتیکه مدعی هستند که همه چیز از موقعی شروع شده است که جمله ای از گلوی محسن حکیمی بیرون آمده است. آن ادعای خنده دار را به خاطر بیابوریم که یکی از فعالین لغو کار مزدی تشکیل کمیته هماهنگی را به یک سخنرانی نسبت داد که او در کرج ایراد کرده بود.

اول ماه مه سقز

در آوریل 2004 (فروردین 83) هینتی از طرف کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری به ایران رفت که آنا بیوندی یکی از مسولین این کنفدراسیون همراه آن بود. محمود صالحی با این هیئت دیدار کرد و از بی حقوقیهای تحمیل شده به کارگران ایران و مبارزات قهرمانانه ای این طبقه با ارائه مثالهای عینی صحبت کرد. محسن حکیمی در این ملاقات نقش مترجم محمود را داشت.

بدنبال این دیدار محمود صالحی به سقز برگشت و با همراهانش تلاش کرد مراسم اول ماه مه را برگزار کند که مدتها برای آن تدارک دیده شده بود. ماموران

امنیتی و مسلح رژیم به جمعیتی حمله کردند که عازم محل مراسم بود و 51 نفرشان را دستگیر شدند. اعتراضات و مبارزاتی فوری برای آزادی دستگیر شدگان از داخل زندان و شهر سقز شروع گردید و سریعاً جهانی شد. در نتیجه 44 نفر از دستگیر شدگان یک روز بعد از دستگیری آزاد شدند و هفت نفر بقیه بعد از 12 روز با سپردن وثیقه های سنگین آزاد گردیدند. در مدت 12 روز چنان مبارزه خستگی ناپذیر و گسترده ای برای رهائی هفت نفر از شرکت کنندگان اول مه 1383 انجام گرفت که در طول سی ساله گذشته سابقه نداشت. اول ماه مه سقز را می توان آغاز دوران جدید جنبش کارگری دانست که فعالین بیشتری با تأثیر گرفتن از آن به میدان آمدند و اعتماد به نفس فعالین کارگری موجود نیز بالا رفت. این یکی از پیش زمینه های ایجاد کمیته هماهنگی است.

تلاش برای ایجاد تشکل های کارگری

در همان ماههای بعد از آزادی 7 نفر دستگیر شدگان اول مه 1383 شهر سقز بحث ایجاد تشکل کارگری در میان محافلی از فعالین کارگری شروع شد. این در شرایطی بود که مبارزات بی وقفه کارگران ادامه داشت و زبان فقدان تشکل را بطور روزانه به فعالین کارگری یادآوری میکرد. به همین جهت بحثها عینی و زنده بودند، اما چون در شرایط اختناق و شرایط سخت کار و زندگی پیش میرفت امکان تبادل نظر و غنا بخشی را کم بدست میآورد. به همین جهت فعالین کمتر از بحثهای همدیگر مطلع میشدند.

در چنین فضایی بود که کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلهای کارگری ایجاد شد. و از همان ابتدا روشن بود که کمیته از طیفهای نا همگونی تشکیل شده است. مهم ترین نکته ای که پس از یک زمان کوتاه مورد نقد اکثریتی از خود اعضای کمیته پیگیری هم قرار گرفت در خواست اجازه ایجاد تشکلهای کارگری از دولت و وزارت کار بود. البته جماعتی در خود کمیته پیگیری حضور داشتند که اینگونه می اندیشیدند. کمیته هماهنگی هم در فاصله نه چندان طولانی بعد

از کمیته پیگیری بعد از شور و مشورت های چند هفته ای از طرف تعدادی از فعالین کارگری اعلام موجودیت کرد. و بعد از مدتی به امضای بیش از سه هزار نفر رسید.

کمیته هماهنگی در همان ابتدای اعلام موجودیتش تأثیرات مثبتی داشت. کمیته گرایش رفرمیستی را به عقب راند که تلاش داشت با کسب اجازه از وزارت کار تشکل درست کند. کمیته همچنین فضائی مبارزاتی را در جامعه و اعتماد به نفس خوبی را در میان طیفهای مختلف فعالین کارگری برای ایجاد تشکلهای کارگری ایجاد کرد.

اما به مرور و در نشستهای بعدی و با تصویب اساسنامه و قرارهای بعدی نظرات لغو کار مزدی وارد مواضع کمیته هماهنگی شد. کمیته به این ترتیب از مواضع اعلام شده در اعلامیه اولش فاصله گرفت. بودند فعالینی که میخواستند در چارچوب کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری بکوشند، اما بدلیل نظرات غلط محسن حکیمی از اینکار خودداری مینمودند. به همین دلیل بخشی از فعالین کارگری که عضو کمیته بودند و امرشان تلاش برای ایجاد تشکلهای کارگری بود خود مستقلاً و خارج از کمیته اقدام میکردند. (2) البته همه آنهایی که به سر نوشت کمیته هماهنگی حساس بودند از کشمکشهای داخلی کمیته که کوتاه مدتی بعد از تشکیل کمیته آغاز شد مطلع بودند و به دقت آنرا دنبال میکردند.

بالا گرفتن اختلافات بر سر اساسنامه

با نوشته هائی از محمد حسین و بهزاد سهرابی از اعضای کمیته هماهنگی، که هرکدام به شیوه عینی و واقعی نظرات متفاوت در کمیته را بررسی کرده بودند، مباحثات درون کمیته به اوج رسید. خارج از اعضای کمیته که به دو بخش اکثریت و اقلیت تقسیم شده اند کسان دیگری هم از خارج کمیته در مورد مسایل و اختلافات درون کمیته اظهار نظر کردند. دوستانی جانبدار وحدت

بقیه در صفحه ۳

Postfach 940166
60459
Frankfurt

bepish@hotmail.fr

به پیش!

به پیش! زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای **به پیش!** منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

نکاتی در مورد کمیته هماهنگی و ...

اعضای کمیته بودند. آنها تلاش داشتند به حفظ وحدت کمیته هماهنگی کمک کنند اما بجای ارائه یک راه حل دست به نصیحت کارگرانی زدند که در شرایط سخت زندگی و در دل اختناق سیاسی آگاهانه با مواضع غیر کارگری و مضر مرزبندی کرده و علیه آنها جنگیده بودند. این برخورد به فعالین کارگری حتماً اگر از روی دلسوزی هم باشد تحقیر بزرگی است. (3)

با تعمیق و رادیکال شدن بحثها طبفهائی گوناگون به مقابله فعالین راستین کارگری برخاستند که از آن میان میتوان به خانه کاریگریها، رفرمیستها و فعالین لغو کار مزدی اشاره کرد. اینان اینجا و آنجا به شیوه هیستریک و غیر سیاسی به فعالین کارگری برخورد کردند و هرچه در چنته داشتند علیه فعالین کارگری خالی کردند. وقتی فعالین کارگری به درستی مواضع منفعلانه و غیره کارگری آنها را نقد کردند ابتدا به جملات کلیشه ای پناه بردند تا گردوخاکی به پا کنند. وقتی کلیشه ای بودن و پاسیفیزم نظراتشان محلی از اعراب نیافت به گتمان و سناریو سازی پناه بردند. اینان که معدودی بیش نیستند اسمهای مختلف بر خود نهادند و شروع کردند به هذیان گویی علیه فعالین کارگری. من اینجا نمیخواهم به نظرات انحرافی محسن بپردازم. نوشته های زیادی در نقد نظرات ایشان هست. اینجا فقط به نکاتی که در آخرین نوشته محسن هست اشاره میکنم و نظرم را میگویم. (4)

آخرین شاهکار محسن حکیمی

در نوشته محسن حکیمی چند نکته است که باید به آن برخورد شود. او میگوید که اکثریت اعضای کمیته حق ندارند هیچ تغییری را در سند کمیته بدهند چون این سند را او تهیه کرده است. من از ایشان میپرسم این سنت را از کجا آورده است. آنرا از روی چه کتابی یاد گرفته است. به قول مرتضی افشاری این روش انسانهای دگم و یا مذهبی است که چنین استدلال میکنند: کلام، کلام خدا است و نمیشود آنرا تغییر داد. اساسنامه کمیته هماهنگی محصول توافق اکثریت اعضای کمیته هماهنگی است. حال محسن حکیمی می گوید که اکثریت اعضا حق تغییر مخلوق خود را ندارند. آقای حکیمی خودش اعتراف میکند که وقتی فهمیده این سند با اختلاف اکثریت اعضای کمیته روبرو شده پناه برده به اصلاحیه ای

که بتواند جلو خواست اکثریت کمیته هماهنگی را بگیرد. وی نوشته است: "در مجمع عمومی دوم یکی از فعالین ضد سرمایه داری کمیته، که در همان مجمع به ضرب لشکرکشی فرقه ای از هیئت اجرایی کنار گذاشته شد، برای اساسنامه اصلاحیه ای به این مضمون پیشنهاد کرد که چنانچه اکثریت کمیته خواهان تغییر هدف آن باشد و اقلیت با این کار مخالف باشد هدف کمیته عوض نمیشود و این اکثریت است که باید از کمیته بیرون برود". او در ادامه میگوید که اکثریت حقی بر کمیته ندارند. از او باید پرسید چرا وی و دوستان اقلیتش در صورت لزوم میتوانند سند تغییر بدهند و حتی اگر اقلیت هم باشند ایرادی ندارد، اما دیگران وقتی اکثریت هم هستند این اجازه را ندارند. ما کارگران این شیوه کار فعالین ضد سرمایه داری به روایت محسن حکیمی را به خودشان می بخشیم و خود بر همان شیوه شناخته شده همه طبقه‌های خود پا بر جا میمانیم که کار را بطور دسته جمعی و از طریق بحث و اقتناع و توافق پیش میبرند.

فحاشی به فعالین کارگری

نکته دیگری که در نوشته‌ی حکیمی هست و باید جلوش را گرفت توهمین و بی احترامی به فعالین کارگری و چپ و به ویژه کسانی نظیر بهزاد سهرابی و تقی شهرام است. در مورد بهزاد سهرابی ادعا میکنند که وی ایشان را به "گروه‌های" خارج کشور منتسب کرده که منظور جماعت لغو کار مزدی است. این دوست علنی کار ما در ایران کتاب چاپ میکند که بخشهای زیادی از آن نوشته‌های همین کسانیست که در خارج خود را فعالین لغو کار مزدی میخوانند. دم خروس را باور کنیم یا حضرت عباس آقای حکیمی را. ایشان تا وقتی از کارگر دفاع میکند که در مقابل او سرفروید آورد، اما همینکه مثل بهزاد سهرابی نقدش کرد بر ضدش اقدام میکند. این جور پا پوش دوختها دیگر اعتباری ندارد. قافله سالاران پاپوش دوزی یعنی حزب توده و مجاهدین خلق و این اواخر حزب کمونیست کارگری این راه را پیمودند و جز رسوائی نخریدند. نصیب محسن حکیمی نیز چیزی غیر از این نخواهد بود.

حکیمی قضیه مجاهدین و تقی شهرام را پیش میکشد تا اکثریت اعضای کمیته هماهنگی را به باد ناسزاهای خود بگیرد. جمهوری اسلامی که هزاران مجاهد را در زندان کشته مدعی بود که تقی شهرام را به جرم اینکه رهبر سازمانی بوده که چند مجاهد در آن کشته شده اند، اعدام کرده است! این چه مصلحت سیاسی است که حکیمی قضیه اکثریت در کمیته هماهنگی و خودش را با آن مقایسه میکند. تقی شهرام در زندان از

باورهایش دفاع کرد و به خاطر آن تیر باران شد. محسن حکیمی فعالین کارگری در کمیته هماهنگی را تهدید میکند که باید دست از کمیته هماهنگی بردارند در غیر اینصورت تقی شهرام خواهند بود. باید از او پرسید تقی شهرام کمیته هماهنگی که خواهد بود، بهزاد سهرابی، محمد عبیدیور است یا محمد حسین و بهروز خباز؟ کارگران به خاطر چند ساعت ترجمه حرفهای محمود صالحی توسط ایشان در دیدار هیات "آی سی اف تی یو" چه بهایی باید بپردازند؟ همراهی ایشان با محمود صالحی که جزو فعالیت‌هایشان محسوب نمی شود چون هم خود ایشان و هم سایر فعالین لغو کار مزدی به این دیدار و نامه های محمود صالحی به گای راپدر فحش می دهند.

آقای حکیمی قبلاً هم شریک‌کاریهای از خود نشان داده است. او از مخالفین ایراد میگرفت که به مقامات قضایی جمهوری اسلامی برخورد تندی میکنند. باید از ایشان پرسید که برخورد تند به فعالین کارگری مخالفشان مجاز است، اما به مقامات جمهوری اسلامی مجاز نیست؟

کمیته هماهنگی محصول یک جنبش است. نه محسن حکیمی و نه هیچکس دیگری حق ندارد آنرا ملک طلق خودش اعلام کند. محسن مثل هر انسان دیگری حق دارد انتخاب کند، جدل کند و پیرامون نظراتش نیرو جمع کند، اما حق ندارد حقوق دموکراتیک دیگران را ضایع کند. فحاشی و اتهام نا روا به فعالین کارگری که جای خود دارد.

1. رجوع کنید به نوشته کمیته هماهنگی را تقویت کنیم از علی خدزی در سایت کارگر امروز

2. رجوع کنید به نوشته رضا مقدم ارزیابی از کمیته هماهنگی. در سایت کارگر امروز. رضا در قسمتی از مقاله‌اش میگوید:

محسن حکیمی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی ادعا میکنند که الگوی تشکل مورد نظرشان، اترناسیونال اول (1864 - 1872) است. آنها معتقدند احیای " این سنت در شکلی به مراتب پیگیرتر، رزمنده تر، و مناسب تر با نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر در دنیای معاصر است". به نظر آنها مانع ساختن این تشکل و احیای آن در ایران در وهله اول اختناق و دیکتاتوری رژیمهای حاکم بر ایران نیست. مانع ایجاد تشکل مورد نظر " فعالین لغو کار مزدی " نفوذ و قدرت احزاب و سازمانهای سوسیالیستی در جنبش کارگری است. به همین دلیل ساختن تشکلی که " فعالین لغو کار مزدی " میخوانند منوط به وجود استراتژی یا طرحی نیست که در وهله اول اختناق را

در محکومیت احکام صادر به بیدادگاه سنندج علیه کارگران

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی

بیدادگاه تجدید نظر اجرائی احکام در شهر سنندج، برای ۱۱ نفر از کارگران این شهر که در مراسم اول ماه مه شرکت کرده بودند، حکم شلاق و جریمه نقدی را صادر و اجرا میکند.

لازم به ذکر است که بیدادگاه شهر سنندج، حکم ۹۱ روز حبس و ۱۰ ضربه شلاق را برای ۱۱ نفر از کارگران شرکت کننده در مراسم اول ماه مه سنندج، صادر کرده بود که در تجدید نظر این بیدادگاه، حکم ۹۱ روز حبس را به ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی تغییر داده و همچنین حکم ۱۰ ضربه شلاق را قطعی و تا به حال این احکام شنیع و بر آمده از گور بربریت، برای ۳ تن از کارگران اجرا شده است.

طی سه دهه حاکمت جمهوری اسلامی، اول ماه مه و برگزاری مراسم روز جهانی کارگر یکی از کشمکشهای بین طبقه کارگر ایران و حاکمین مدافع کارفرما و سرمایه داران در ایران بوده است. در طی این ۳۰ سال صاحبان سرمایه و حکومت خدمتگزاران برای جلوگیری از برگزاری روز جهانی کارگر در ایران از شیوههای مختلف سود جستند تا نگذارند مراسم این روز بطور مستقل برگزار بشود. در همان اوایل انقلاب، خمینی با طرح شعارهایی از قبیل "خدا هم کارگر است"، همه آحاد مردم کارگرند؛ بین مردم تفاوتی نیست؛ همه مسلمانیم" کوشید تا طبقه کارگر و روزجهانی را منکر شود، اما طبقه کارگر با مبارزه برای تحمیل روز جهانی خود، به خمینی این خدمتگزار سرمایه داری ایران جواب داد.

طبقه کارگر سرانجام و پس از مبارزاتی قهرمانانه توانست روز اول ماه مه را به رژیم اسلامی تحمیل کند، اما رژیم تمام سعیش را بکار برد تا کارگران نتوانند روز جهانی خود را بطور مستقل برگزار کنند، در این مورد نیز کارگران مبارز با برگزاری روز جهانی و مستقل خویش در دل شهرها پوزه رژیم اسلامی را به دفعات بر زمین مالیندند. نمونه برجسته این امر، مراسمهای مستقل اول ماه مه در سنندج در دهه ۶۰ است. البته رژیم با دستگیری فعالین کارگری، زندانی کردن و اعدام کارگر مبارزی نظیر جمال چراغ ویسی توانست بقیه در صفحه ۹

صدمین سالگرد ۸ مارس و استراتژی رهایی زنان

مالکیت خصوصی و کار مزدی از جامعه بشری رخت بر بسته باشد.

زنان کارگر طیف بسیار وسیعی از زنان در جهان را تشکیل می دهند، بویژه امروز با تحولاتی که در بازار جهانی در حال انجام یافتن است، این زنان بیشترین سهم را از فقر، فلاکت، خشونت و استثمار می برند، محروم ترین بخش از نیروی کار و بی حقوق ترین گروه در عرصه اجتماعی و سیاسی اند و این پدیده در کشورهای جهان سوم به گسترده ترین شکل جریان دارد.

اعتراض و مبارزه هر روزه زنان و بخصوص زنان کارگر در ایران علیه این همه نابرابری و بربریت جمهوری اسلامی در جنبشی به نام جنبش زنان، یک جنبش عمومی با گرایشهای مختلف، بازتاب می یابد. گرایشی از جنبش اصلاح طلبی، که می خواهد با بوجد آوردن تغییر تدریجی در بخش کوچکی از قوانین بر موقعیت زنان تاثیر بگذارد، در حال حاضر در جنبش زنان دست بالا دارد. در مقابل، گرایشی که می تواند رهایی زنان را به شکل واقعی و عمیق تضمین کند گرایش سوسیالیستی است که شامل تمام کارگران زن و مرد و کمونیستهای است که رهایی کامل بشریت را بطور اعم و رهایی زنان را بطور اخص در مبارزه طبقاتی بی امان بر علیه نظام سرمایه داری در دستور قرار می دهند. زنان کارگر که احقاق حقوق اجتماعی و سیاسی شان در گرو تغییرات در شرایط اقتصادی شان است باید بخش مهم و تعیین کننده این گرایش در مبارزات زنان باشند.

زنان کارگر و سوسیالیست درگیر در مبارزه طبقاتی، طی یک مبارزه مداوم، پیگیر و متشکل است که میتواند باورهای کهنه را در مورد زن و جایگاه او در جامعه تغییر دهند و با پیوند زدن این مبارزات به نیروی طبقه کارگر، آزادی پایدار برای همه زنان را واقعیت بخشند. عملی شدن این اصل در گرو ارائه راهبردهائی است که از سازمان سیاسی پیشرو طبقه کارگر، حزب سوسیالیست آن، ساخته است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی
کارگری
مارس ۲۰۰۸

نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم!

فقر و جهل را به کارگران تحمیل نمی کند، بلکه همواره با توهین و تحقیر و بی حرمتی کارگران همراه است. شرایط غیرانسانی کار، هراس از بیکاری، هراس از نداری به هنگام بیماری و پیری، هراس از فردای نامطمئن کودکان و امروز نامطمئن والدین، مدام جان طبقه کارگر را همچون خوره می خورد. اما در بدترین شرایط در شرایطی که اکثریت افراد جامعه برای تأمین معاش به ناگزیر حرمت انسانی خود را قربانی می کنند، همیشه دستکم عده معدودی از کارگران هستند که با رفتار و کردار خود در برابر کارفرمایان و حامیان دولتی آنها، انگار تمامی غرور و حرمت ضایع شده یک طبقه را در خود حمل می کنند. این ها بهترین فرزندان طبقه کارگر اند. این ها پیشتازان طبقه کارگر اند. صدیق، حبیب الله، فارس، از پیشتازان ما هستند. قاضیان و جلدان رژیم اسلامی سرمایه با شلاق زدن این رفقا می خواهند تمام طبقه کارگر ایران را تحقیر کنند. جسم این چند رفیق را شلاق زدند تا به روح مشترک ما تجاوز کنند.

اگر امروز هزاران کارگر با شنیدن این خبر دندان قروچه می روند و دست شان را تنها در جیب مشت می کنند، معنایش این نیست که پذیرفته ایم حرمت انسانی نداریم. ما حرمت داریم، قدرت نداریم. و تنها وقتی قدرت داشته باشیم حرمت ما را رعایت خواهند کرد. قدرت کارگران در اتحاد آنهاست و حرمت کارگران را تنها تشکل های کارگری می تواند حفظ کند.

به امید چنین روزی، دست این رفقا را می فشاریم، زخم تازیه شان را می بوسیم، و پیمان می بندیم که برای متشکل شدن کارگران دوچندان تلاش کنیم. نوبت حساب پس دادن این قاضیان، این قانون گزاران، این پزشکان "قانونی"، این جلدان، می رسد. نوبت این ها روزی می رسد که کارگران ایران در تشکیلات های خود متحد باشند. کارگزاران رژیم بدانند: ما نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم.*

آدرس تماس مستقیم با
اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

تلفن: 0046-739-397-143

جوانان ما، آینده ما

مینا فرخنده

من یک مادر هستم، می خواهم از دل و زبان خودم با شما سخن بگویم، هر چند که الکن است و سخت به سخن می آید. همه ما حتما روزی را به خاطر می اوریم که برای اولین بار کودک 5،6 ساله ما، دستان خسته مان را به دست گرفت و نگران به صورت خسته و غمبار ما نگاه کرد. هر کدام به خاطر می اوریم که او آن وقت که توان بازگویی را نداشت، به ما فهماند که درکمان می کند، گاهی گفته: "ماما یا بابا وقتی که من بزرگتر شوم، دکتر می شوم و کمرت را که از خستگی درد می کند، درمان می کنم."

آنها وقتی بزرگتر شدند، 9، 10 ساله شدند، با دیدن چهره خسته ما، و نگرانی های ما، نگران می شدند، وقتی بیچارگی ما را می دیدند، در خود فرو رفته و هیچ نمی گفتند. از سن 12، 13 سالگی شان به بعد، عاصی و معترض بودند، به هر چه که دور و برشان می گذشت. همیشه وقتی که ما از وضع روزگار درمانده بودیم، آنها آشفته ی چراها بودند! آخر به چه دلیل و اشکال کار از کجاست! به قصد اینکه اعتراض خود را به هر آنچه که ناحق است، نشان دهند، به ما شاک می شدند، که چرا اینطور زندگی را تحمل می کنیم. شاید که فرزندان ما به ما هیچ نگفته اند، ولی این را ما می توانستیم از رفتار ناراضی شان بخوانیم و می توانستیم درکشان کنیم.

جامعه سرمایه داری که برای هر چیزی دلایل خود را می تراشد، برای ما اینطور توجیه می کند، که جوانیشان است و سن بلوغشان. آنها این را پنهان می کنند که سن بلوغ برای کودکانی که هیچ دغدغه خاطری ندارند و تمام امکانات فرهنگی و ورزشی در اختیارشان است، طوری دیگر می گذرد با سن بلوغ و جوانی کردن کودکان ما، زمین تا آسمان متفاوت است.

همه ما با این احساس تلخ، این سوال که: "چرا من برای فرزندانم، امکانات زندگی شان را، نیاز هایشان را آنطور که باید، نتوانستم برآورده کنم." آشنا هستیم. هر چند که میدانیم این مسئله فردی نیست و این اشکال ما نیست، ما هر کاری که از دستان برمی آمد، برای فرزندان خود کرده ایم.

وقتی کودکان ما به سن بزرگسالی رسیدند، به سن جوانی، از فضای بسته خانواده وارد

جامعه شدند، تمام تجارب زندگی شان را در فضای جامعه دوباره باز شناختند، منتها این بار در محیط گسترده تری، با مسئولیتی عمیقتر. جوانان ما که در دانشگاه ها مشغول تحصیل هستند، در می یابند، برای درمان هر آنچه که کمر جامعه را می شکند، برای از بین بردن نارسایی های اجتماعی، برایشان راهی بغیر از مبارزه نمانده است، مبارزه ای متحد و در کنار طبقه کارگر. ما اگر خوب نگاه کنیم، کودکان خود را در چهره معترض تک تک این جوانان دانشجویی که در بند رژیم سرمایه طلب و سیری ناپذیراسیر هستند، دوباره باز می شناسیم. کودکان ما که با آن چشمان تیزبینشان به ما نگاه می کردند، به ما قول می دادند که وقتی بزرگتر شدند، حتما کاری می کنند که ما دیگر احساس درماندگی نکنیم.

هیچ کدام از این جوانان دلسوز و با همت جامعه، غریبه نیستند. همه ما به عنوان یک پدر یا یک مادر با آنها آشنا هستیم. تنها تفاوت در این است که اگر آنها در گذشته در پی درمان دردهای ما و حل گرفتاری های خانواده کوچک خود بودند، اکنون در پی حل مشکلات کل جامعه هستند، جوانان ما می خواهند آینده را بسازند. وقتی که پای آنها در میان هست، جای هیچ گونه تملکی، جای هیچگونه تنگ نظری نیست، در چشمان ما همه آنها برابر هستند. بیا ییم برای آزادی این عزیزانمان متحدانه از هر راهی که امکان دارد، دست به اعتراض بزنیم و برای آزایشان بکوشیم.



بقیه از صفحه ۳

نکاتی در مورد کمیته هماهنگی و ...

کنار بزند بلکه باید احزاب سوسیالیست فعال در جنبش کارگری را کنار بزند. ...

3. رجوع کنید به نوشته صلاح مازوجی "کمیته هماهنگی بر سر دوراهی" در سایت حزب کمونیست ایران. او در بخشی از نوشته اش چنین میگوید:

کمیته هماهنگی با این پیشینه که به اختصار از آن سخن به میان آمد، در حالی که بسیاری از فعالین و پیشروان جنبش کارگری با دلسوزی و احساس مسئولیت به سرنوشت آن

چشم دوخته اند، در مقابل دو اساسنامه و در واقع دو گزینه برای تعیین مسیر آتی خود قرار گرفته است. در این شرایط اگر چه حفظ اتحاد و یکپارچگی را، با سر پوش گذاشتن بر روی اختلافات واقعی و پند و اندرزهای وحدت طلبانه نمیتوان تامین کرد.

4. رجوع کنید به بیراهه سوسیالیسم، نوشته ایرج آذرین، در نقد نظرات محسن حکیمی. بارو 22 از سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری

ایرج در قسمتی از نوشته اش چنین مینویسد: نفس داشتن حزب و سازمان در دیدگاه حکیمی "سکتاریسم" نام میگیرد، و بر حسب "سکتاریسم" آقای حکیمی را از مشاهده تفاوت سیاستهای سازمان پیکار با سازمان اکثریت، از مشاهده تفاوت سیاستهای سازمان رزمندگان با رنجبران، از بررسی تفاوت سیاستهای حزب توده با حزب کمونیست دوران کمینترن، از پرداختن به مواضع سیاسی جریانات چپ در حال حاضر، و همچنین بویژه از ابراز مواضع سیاسی خود، معاف میکند. این البته در انسجام کامل با غیاب هرگونه تئوری سیاسی در دیدگاه حکیمی قرار دارد که بالاتر دیدیم. اینجا "تئوری سیاسی" نداشتن به معنای غیره سیاسی بودن نیست. بلکه به معنای ضد سیاسی بودن، یا به عبارت درست ضدیت با سازمانهای سیاسی چپ است؛ تلاش همه سازمانهای سیاسی چپ برای ایجاد تشکل توده ای کارگران چه آنها که تاریخا موفق شده اند و چه آن ها که اکنون جریان دارند، مانع مبارزه کارگران علیه سرمایه داری است، چون سازمان دارند...

واقعیت این است که تبلیغ این مضمون که ((اگر چپها باشند رژیم تشکل مان را سرکوب میکند)) فعالان سوسیالیست جنبش کارگری را مخطاب ندارد. آن دسته از سخنگویان گرایش راست که این قبیل حرفها را میگویند خطاب شان به رژیم است و دارند تضمین میدهند که خودشان هواس شان هست و کمونیستها را میاندازند بیرون، بنا بر این لطفا به آنها اجازه فعالیت بدهند.

دیگرانی هم که این حرف را ندانسته تکرار میکنند تنها تاثیر احتمالی ای که باقی خواهند گذاشت ترساندن کارگران عقب مانده از کار متشکل است. (هنگام نوشتن این سطور اعتصاب شرکت واحد جریان دارد، و شهردار تهران سردار پاسدار قالیباف، همین چند روز پیش "هشدار" داد که سازمان های 5سیاسی برانداز در صفوف کارگران اعتصابی رخنه کرده اند ...



درصد، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم 110/7 درصد، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی 96/5 درصد، دبیرخانه مجلس خبرگان 44 درصد، شورای نگهبان 2/142 درصد، وزارت آموزش و پرورش 32/4 درصد، وزارت تعاون 3/8 درصد." (روزنامه شرق- شماره 677 سه شنبه 27 دی ماه 1384) این رشد بودجه کلیه نهادهای کیکی جامعه در سال 1385!!!

و اما تا آن جا که از گزارشات منتشره در روزنامه های سال 85 استخراج شده به کسری بودجه دو وزارت خانه ی مهم که با سلامت و بهداشت و آموزش و پرورش جامعه ارتباط مستقیم دارد. اشاره ای نکنیم. بودجه وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی 1000 میلیارد تومان کسری دارد که منجر به کاهش بودجه این وزارت خانه و پائین آوردن سرانه بهداشت و درمان مردم در سال آینده خواهد شد.

" در حالی که بودجه سرانه بهداشت هر فرد در سال 85 از سوی شورای عالی بیمه 7 هزار تومان تعیین شد. این رقم در اجرا به 3900 تومان کاهش یافت. این رقم باید برای سال آینده با پیش بینی نرخ تورم افزایش یابد و پیشنهاد سازمان نظام پزشکی کشور برای رقم سرانه سال 1386، هشت هزار و پانصد تومان {8500} است." (دکتر سید شهاب الدین صدر، رئیس سازمان نظام پزشکی کشور، روزنامه اعتماد، دوشنبه 11 دی ماه 1385).

امسال با توجه به کسری بودجه این وزارت خانه سرانه بهداشت هر فرد از 3900 تومان، باز هم با کاهش فزاینده روبرو خواهد بود که سلامت جامعه را با تهدید جدی روبرو خواهد کرد. بد نیست بدانیم که بودجه سرانه بهداشت در کشور ژاپن 3700 دلار و در آمریکا 7000 دلار و در کشور عمان در دهانه خلیج فارس 174 دلار و در ایران تنها 4 دلار است. در نشستی که آقای باقرلنکرانی وزیر بهداشت و درمان با مجلسیان داشت از آن ها درخواست کرد که 638 میلیارد تومان که بخشی از کسری این وزارت خانه است را جبران نموده و آن را افزایش دهند. مجلسیان گفتند که این بر عهده ی مجلس نیست و دولت باید لایحه بدهد، و این افزایش بدون لایحه دولت از سوی مجلس خلاف قانون اساسی است. لنکرانی گفت که دولت تصمیم گرفته است که این کسری بودجه را از راه درآمد بیمارستان های دولتی جبران کند. که این به معنای: یا افزایش تعرفه های بیمارستان های دولتی و یا حذف و کاهش پاره ای خدمات بهداشتی به مردم از سوی بیمارستان های دولتی و یا خالی کردن جیب مردم است. با اصرار وزیر مجلسیان گفتند که این امور گر چه مغایر قانون اساسی است و معلوم نیست که شورای نگهبان آن را تأیید کند ما این درخواست را تصویب می کنیم و کردند! (به نقل از روزنامه آینده نو)

مبارزه و ده ها مورد دیگر که روانشناختی اجتماعی جنبش اعتراضی کنونی را به جد می طلب نشان از تغییر فاکتورهای مبارزه ی کارگران است تا موقعیت ها و فرصت های کنونی را به درست ارزیابی کرده و راه های استعلاء آن را به یک مبارزه ی همبسته، متحد و سراسری در قالب یک فرم و ظرف مبارزاتی، یافته و بکار بندد. (همین جا در حاشیه متذکر شوم، فراخوان اتحاد کمیته های کارگری به اتحاد عمل و پاسخ دیگر تشکل ها و فعالان کارگری تشخیص این ضرورت مبرم بود که پراتیک جنبش کارگری در دستور روز قرار داد).

در سه سال اخیر بیش از هزاران اعتراض کارگری با تعداد صدها هزار کارگر، به صورت خودجوش و با مطالبات تقریباً یکسان و مشابه که بر یک موقعیت طبقاتی یکسان و جهان شمول حکایت می کند، در سراسر کشور به منصفه ی ظهور رسیده است. این تعداد اعتراضات و تعداد افراد شرکت کننده در آن، و اشکال متنوع و متهورانه و ارتقاء یافته نسبت به دوره ها و سال های پیش طبعاً کابوس و نماز وحشت را بر حامیان نظم تولیدی سرمایه و سرمایه دران تحمیل کرده و متقابلاً سرکوب مهلک تری در دستور کار آنان قرار داده است. و از سوی دیگر استعلاء و ارتقاء بخش پیشروی متشکل و سازمان یافته آن را وظیفه ی عاجل و موضوع مورد مجادله فعالان کارگری، با وجود سدها و موانع پیش رو قرار داده است. این حجم سنگین از اعتراضات، به لحاظ کمیت، و پربار، به واسطه ی کیفیت و رو به صعود به دلیل تاریخی در سه دهه ی اخیر بی سابقه است و یقیناً اگر یکپارچه و متحد و یک کاسه شود سرنوشت اساسی جامعه ی آینده را رقم خواهد زد. این فرآیند عروج مبارزات به دلایلی که به طور اجمال برخواهیم شمرد، در سال آینده شتاب بیشتری خواهد گرفت و با آفت و خیزهای پُر تلاطمی همراه خواهد بود.

بودجه ی کشور در سال 1386

اگر چه هنوز ارقام تخصیص بودجه به وزارت خانه ها، نهادها، بنیادها و مؤسسات و ارگانهای دولتی به تفکیک منتشر نشده اما با نگاهی به تخصیص بودجه در سال 85 می توان سمت گیری بودجه ی سال 86 را با توجه به نظامی-امنیتی تر شدن فضای جامعه و وضعیت دولت مذهبی تا حدودی پیش بینی کرد. در سال 85 تخصیص بودجه به پاره ای از وزارت خانه ها و نهادهای حکومتی به شرح زیر بود: "رشد بودجه برخی دستگاه ها در لایحه 1384- سازمان صدا و سیما 45/6 درصد، سازمان تبلیغات اسلامی 95/4 درصد، مرکز خدمات حوزه علمیه قم 147/1 درصد، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه ها 140 درصد، شورای عالی فرهنگی 41/9

بحران های اجتماعی پیش رونده و صعود مقاومت ناپذیر مبارزات و جنبش کارگری

موسی فرهمند

مقاله زیر به نقل از نشریه کارگر پیشرو است که در داخل ایران منتشر می شود، و به دلیل طولانی بودن در دو شماره به پیش! درج می شود.
به پیش!

بخش اول

جنبش طبقه کارگر در شرایط کنونی در وضعیتی است که علیرغم آن که دارای نقاط ضعف فراوان بوده و از پیوستگی مبارزاتی و تشکل های مستقل جهت سازماندهی امور خود محروم است، اما به نحوه ویژه ای مورد توجه و نفرت جریانات و محافظ ضد کارگری است. این توجه ویژه ی کنونی ناشی از چیست؟

و اکاوی مواضع و عیان نمودن گنه مقاصد این جریانات که با ترفندهای مختلف در صدد سرکوب بی رحمانه (که همواره به انحاء مختلف به آن مشغول بوده و هستند) و به انحراف کشیدن آن هستند، در شرایط مشخص امروز، برای ما ضرورتی می نماید.

فرایند و جهت رشد اعتراضات و اعتصابات کنونی، که بی اعتنا به عدم حق اعتراض، اعتصاب و تشکل مستقل کارگری، در ابعاد وسیع و با تعداد روزافزون آن ها (تعداد افراد شرکت کننده و تعداد اعتراضات در سه ساله ی اخیر) تغییر سنگرها و شعارهای مبارزاتی، گذراز معبر پاره ای از توهمات فرهنگ بورژوازی-ارتجاعی حاکمان برجامعه، خروج از توهمات متافیزیکی و ماورالطبیعه و فرود آمدن بر زمین واقعیات تلخ زندگی که در شعارها و پائین آوردن عکس این و آن "منجی" و زدودن شعارهای ایده آلیستی در اعتراضات خود تجلی یافته- بی اعتمادی نسبت به نهادها و ارگان های موجود حکومتی، بروز اعتراضات به شکلی کاملاً علنی، مقاومت های خودباورانه ی متکی بر نیروی خویش، جسارت فعالان و پیشروان آن ها در آمدن به جلو صحنه ی

بحران های اجتماعی پیش رونده و ...

باقری لنکرانی بعدها در مصاحبه با روزنامه ی اعتماد گفت: " در عین حال بدون افزایش سرانه و سهم دولت، درآمد اختصاصی بیمارستان ها حدود 30 درصد افزایش یافته و مفهوم آن این است که مردم باید پول و سهم بیشتری از هزینه های خدمات را به صندوق بیمارستان ها بریزند." (روزنامه اعتماد-دوشنبه 11 دی ماه 1385) مشخصاً کاهش سهم سرانه بهداشت و درمان وضع سلامت جسمی و روانی توده های فقیر و محروم جامعه را که قدرت پرداخت هزینه های سرسام آور بیمارستان های خصوصی را ندارند و ملجاء آن ها برای درمان دردهای خود در درمانگاه و بیمارستان های دولتی است با مخاطرات جدی روبرو خواهد کرد.

کسری بودجه آموزش و پرورش 1700 میلیارد تومان بر آورد شده که موجب کاهش سرانه آموزش می شود تا جایی که علاوه بر پول کتاب و دیگر وسائل آموزشی جنبی از قبیل گچ، ورقه برای امتحانات، خرید وسائل کمک آموزشی، مرکب پلی کپی، تعمیرات مدارس، هزینه آب و برق و تلفن و... از دانش آموزان، تحت عنوان کمک به مدرسه، و قیوضی که در طول سال به تنوای به دانش آموزان داده می شود، دریافت می گردد و این کاملاً مغایر "تحصیل رایگان و اجباری" است که در قانون اساسی آمده است. مطابق آمار رسمی یک میلیون و 270 هزار دانش آموز خارج از چرخه تحصیل به دلایلی از جمله نداشتن امکانات مالی برای ادامه تحصیل از تحصیل باز مانده اند

اما در مورد کارگران، دستمزد کارگران برای سال 1386 با 33 هزار (یا در اصل 3 هزار تومان افزایش نسبت به سال 85، 183 هزار تومان تعیین شد. با توجه به میزان درآمدهای یک خانواده 4 نفره در نقاط مختلف ایران برای موازی شدن با "خط فقر" ارقام مختلفی از سوی مسئولان حکومتی و کارشناسان امور اقتصادی دولتی و غیر دولتی برآورد شده، این میزان دستمزد ماهیانه برای کل کارگران ایران نه تنها آن را به وجه هولناکی از سطح "خط مطلق فقر" پائین آورده، بلکه آن ها را به "خط مرگ" و به بیان دیگر به "خط هلاکت و مرگ تدریجی زودرس" نزدیک کرده است.

به طنزی از معلمان در رابطه با دستمزد ماهیانه که متوسط آن 210 هزار تومان است

و اجاره مسکن نیز ندارند، در یکی از شهرهای کوچک و کم هزینه توجه کنید: "هفته ی اول که حقوق می گیریم "هفته ی شجاعت" است که می توانیم پاره ای ضروریات خورد و خوراک "فرهنگی خور" {بخوان فقیرانه} خود را تهیه کنیم. (مثلاً میوه های نوبرانه چون قیمت شان بالاتر است هنوز "فرهنگی خور" نشده اند و بعدها که قیمت شان پائین آمد می شوند "فرهنگی خور") "کاره به شکمی بخورد که هوس میوه نوبرانه کند." هفته دوم ماه هفته ی قناعت" است و هفته ی سوم "هفته ی فلاکت" و هفته ی چهارم "هفته ی هلاکت" است. حال با یک حساب سرانگشتی بگوئید که یک دستمزد 183 هزار تومانی برای یک خانواده کارگری که اکثریت قریب باتفاق آن ها اجاره مسکن هم دارند کدام هفته، "هفته ی هلاکت" است؟ و کدام میوه و کالا پس از رویت هلال خود، خربینی و خوردنی است؟ با فرض قبول نظرات کارشناسان دولتی در تعیین حداقل درآمد برای نزدیک شدن به "خط فقر" علیرغم این که آمارهای مربوط به چهره ی واقعی فقر به روایت رسمی از کیفیت کافی برای ارائه ی تصویر واقعی از وضعیت توزیع درآمد در ایران برخوردار نیست، با وجود این به موارد زیر توجه کنید:

" در حالی که بررسی خط فقر به تفکیک استانها نشان می دهد که یک خانواده 5 نفره شهری در استان تهران برای خروج از خط فقر، حداقل نیازمند ماهانه 400 هزار تومان و یک خانوار در استان سیستان و بلوچستان به عنوان پائین ترین رتبه درآمدی برای خروج از فقر، نیازمند 171 هزار و 856 تومان در سال 1383 بوده است، وزارت رفاه، خط فقر مناطق شهری و روستایی در سال 84 را به ترتیب 162 و 130 هزار تومان اعلام کرد.

بررسی های تحقیقاتی دقیق تری هم، نشان از فاصله ی کشور از برنامه کاهش 3 درصدی تعداد فقرا و اهداف برنامه ی توسعه هزاره است، به گونه ای که علیرغم اعلام کاهش فقر، بر اساس بررسی انجام شده در خصوص وضعیت فقر در طول سال های 69 تا 83، وضعیت پائین ترین لایه های جامعه تغییر چندانی نیافته و این لایه ها از بهبود شرایط بی نصیب مانده اند و تنها خانوار های نزدیک به خط فقر وضعیت بهتری یافته، از فقر مطلق خارج شده اند" (حسین راغفر، مشاور وزیر رفاه و تأمین اجتماعی در گفت و گو با "ایسنا" خبرگزاری دانشجویان ایران)

وی همچنین در پاسخ به علل وضعیت موجود و بی نصیب ماندن فقرا از بهبود و شرایط، به آماری از توزیع درآمد کشور اشاره کرد و گفت:

"متأسفانه داده های جمع آوری شده در خصوص مصرف خانوارها از کیفیت کافی برای ارائه ی تصویر واقعی از وضعیت توزیع درآمد در ایران برخوردار نیست و به همین دلیل ممکن است داده های جمع آوری شده واقعیت را منعکس نکنند و تعداد فقرا بیشتر از این میزان باشد." (همان منبع) وی یادآور شد: "بر اساس این مطالعه که به تفکیک وضعیت خط فقر در هر یک از استان ها انجام شده، خانوارهای 5 نفره شهری در استان سیستان و بلوچستان برای تأمین حداقل نیازهای زندگی در سال 1383 نیازمند 171 هزار و 856 تومان هستند که این استان در میان استان های کشور پائین ترین میزان درآمد مورد نیاز برای تأمین حداقل نیازهای خانوار در ماه را به خود اختصاص می دهد." وی افزود:

"به ترتیب این خط فقر برای استان های کردستان 216 هزار تومان، فارس 244 هزار و 584 تومان، و اصفهان 283 هزار و 611 تومان تعیین شده است."

مشاور وزیر رفاه در امور تأمین اجتماعی اظهار کرد: "خانواده 5 نفره استان تهران نیز، حداقل نیازمند 394 هزار و 943 تومان یعنی حدود 400 هزار تومان در آمد در ماه برای خروج از فقر مطلق هستند."

همان منبع وی یادآور شد: "در سال 2000 میلادی در دستیابی به اهداف هزاره 167 نماینده کشورهای مختلف از جمله ایران متعهد شدند به کاهش 50 درصدی فقر در کشورهای خود تا سال 2015 شده اند، بر این اساس، سیاست های موجود ما را به نتایج مورد تعهد نمی رساند.

مشاور وزیر رفاه در امور اجتماعی با اشاره به سیاست فقرزدایی، تجربیات سایر کشورها و ایران گفت: " برای دستیابی به این هدف کشورها باید سالانه 3 درصد کاهش فقر داشته باشند که ما از این رقم بسیار فاصله داریم."

وی با تأکید بر لزوم پیش گیری از تولید فقر و بهبود وضعیت زندگی گروه های در معرض فقر به خبرگزاری دانشجویان ایران گفت: " بسیاری از خانواده ها بر اساس محاسبات خود خانوارها فقیر محسوب نمی شوند، ولی با کوچک ترین بحران مانند نیاز به درمان یا فوت سرپرست به زیر خط فقر می روند." (همان منبع)

به اعتقاد وی متأسفانه سیاست های موجود با سیاست های اصلی فقرزدایی فاصله بسیاری دارد و طبیعتاً نمی تواند کارائی لازم را در استفاده بهینه از منابع موجود در پی داشته باشد.

این گفت و گو و آمارهای در آمدی برای خروج از فقر مطلق

بحران های اجتماعی پیش رونده و ...

مربوط به سال 1383 است. اخیراً آقای "راغفر" که از مشاورت وزیر رفاه کنار گرفته است، در گفتگویی که با خبرنگار روزنامه ی اعتماد در مورد آمار مربوط به خط فقر داشته چنین گفته است؛

خبرنگار: "... شاید دولت بتواند آمار را کنترل کند ولی واقعیت فقر محسوس تراز روابط آماری است. گرچه هنوز خط فقری از سوی دولت اعلام نشده است اما برخی از تخمین هایی که وزارت رفاه ارائه می دهد به هیچ وجه برای مردم قابل قبول نیست."

جواب "راغفر": "بینید زمانی خط فقر از سوی وزیر سابق 165 هزار تومان برای خانواده 5 نفره ی شهری اعلام شد ولی محاسبات در همان موقع (سال 1385) این رقم را 250 هزار تومان نشان می داد. به گفته ی منتقدان اعلام چنین خط فقری در شهری مثل تهران اهانتی به مردم بود اما در حال حاضر همین گروه خط فقر را برای هر خانوار ماهانه 27 هزار تومان اعلام می کنند." (روزنامه اعتماد- دوشنبه 10 اردیبهشت 1386- سال پنجم- شماره 1380)

خبرنگار: «در سال 84 و 85 چطور؟»
راغفر: «در زمان محاسبه ما آمار مرکز ایران محدود به سال 83 می شد ولی تقریبی و با احتساب نرخ تورم 20 درصد طی دو سال اخیر، این رقم برای سال 84 نزدیک به 480 هزار تومان و برای سال 85 بالغ بر 550 هزار تومان می شود (برای خانواده ی 5 نفره شهری)." (روزنامه ی اعتماد دوشنبه 10 اردیبهشت 1386).

کاهش ارزش پول و قدرت خرید مردم - بحران های اجتماعی، و- میزان در آمد خانوار برای خروج از فقر مطلق چقدر باید باشد؟

نقض حقوق اقتصادی- اجتماعی که هر روز جمعیت بسیار بیشتری از جامعه را در معرض تهدید قرار می دهد، از اهمیت زیادی برای اتخاذ تاکتیک های مناسب جهت بسیج و سازماندهی گروه های مختلف اجتماعی که مورد اصابت قرار می گیرند، برخوردار است. به این مطلب **بدو** از منظر اعلامیه ی جهانی حقوق بشر می پردازیم.

بند یک ماده 25 اعلامیه ی جهانی حقوق بشر چنین مقرر داشته: "هر شخصی حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری

برخوردار شود." و قانون اساسی کشور ما نیز بر این ماده صحه گذاشته و در اصول 31، 30، 29، 22، 21 و بند یک اصل 43 دولت جمهوری اسلامی را موظف کرده این حقوق را برای شهروندان ایرانی تأمین کند، از جمله در بند اصل 43 آمده است، "تأمین اجتماعی نیازهای اساسی، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه." حال سؤال اساسی این است که آیا در سالیان گذشته (28 سال) و نیز به طور خاص در نزدیک به دو سال عمر دولت فعلی روند موجود به سمت تأمین چنین شرایطی بوده است یا خیر؟

"پیش از این که نظر صاحب نظران در این خصوص توضیح داده شود، ابتدا نظر مردم در این زمینه ارائه می شود. بر این اساس به بخشی از نتایج مطالعه ی ملی تحت عنوان ارزش ها و نگرش های ایرانیان در سال 1382 اشاره می شود. در این مطالعه وقتی از پاسخ دهندگان که نمونه ای از کل جمعیت مراکز استان های کشور بودند سؤال شد به طور کلی از اوضاع اقتصادی کشور چقدر رضایت دارند، پاسخ 70/5 درصد "کم"، 25 درصد "تا حدودی"، و 4/5 درصد "زیاد" بود. وقتی از جمعیت مذکور سؤال شد، "به نظر شما فاصله ی ثروت مندان و فقیران در جامعه، نسبت به 5 سال قبل بیشتر شده یا کم تر" 87/9 درصد گزینه "بیشتر شده"، 7/4 درصد "فرقی نکرده" را انتخاب کردند. هم چنین در پاسخ به این سؤال که "فکر می کنید فاصله ی ثروتمندان و فقیران در 5 سال آینده بیش تر خواهد شد یا کم تر؟" 86/8 درصد انتظار داشتند فاصله ثروتمندان و فقرا در 5 سال آینده بیش تر شود و 8/1 درصد انتظار داشتند این فاصله کم تر شود." در واقع پاسخ دهندگان به خوبی در سال 1382 وضعیت امروز را نیز پیش بینی کرده و چشم اندازشان از جا به جانی سیاسی دولت ها نه تنها اصلاح روند بلکه نابسامان تر شدن وضع بوده، اگر چه از اوضاع نابسامان اقتصادی در همان زمان نیز رضایت نداشتند. در باره ی اوضاع اجتماعی نیز ارزیابی پاسخ دهندگان نسبت به وضعیت موجود منفی بوده است، زمانی که به طور خاص از گروه مذکور در باره ی وضعیت اعتیاد سؤال شد، 93/5 درصد گفته اند این مشکل اجتماعی در مقایسه با 5 سال قبل بیش تر شده است. به علاوه 87/8 درصد همین گروه انتظار داشته اند در 5 سال آینده نیز اعتیاد شایع تر شود. در واقع از دیدگاه اکثریت پاسخ دهندگان به آن سنوالات که معرف 15 سال سن و بالاتر مراکز استان های کشور بودند، شرایط اقتصادی- اجتماعی هیچ گونه تناسبی با موازین حقوق بشر نداشته اند و بر آن اساس حقوق اقتصادی- اجتماعی جامعه ایران به کرات

نقض شده است." (روزنامه اعتماد- یکشنبه 15 بهمن 1385- شماره 1323)

برای این که کسانی مدعی نشوند که این وضعیت مربوط به دو سال پیش بوده و احیاناً طی سال های اخیر خصوصاً در دولت فعلی وضعیت بهتر رقم خورده، اجازه دهید به چند نکته اشاره کنم.

"دولت در سال گذشته (1384) حدود 41 میلیارد واردات داشته و امسال با احتساب نزدیک به 4 میلیارد و 500 میلیون دلار، حجم واردات را به 45 و 500 میلیون دلار رسانده، برخی برآورده ها انتظار دارند این رقم تا پایان سال به 50 میلیارد دلار برسد." آیا این ارقام نشان گر زندگی بهتری برای مردم ایران بوده است؟ پاسخ منفی است. زیرا اتکای بیش تر کشور به نفت و واردات بی حد و حصر، استثمار ملی و ظلم به همه ی ملت ایران است. دولت با قرار دادن بسیاری از کالاها در فهرست واردات کشور، پول نفت را به جای سفره ی ایرانیان بر سر سفره ی غیر ایرانیان از جمله چینی ها، روس ها، اعراب جنوب خلیج فارس، اروپائی ها و... برده است. قرار گرفتن اقلامی مثل سیب، پرتقال، نارنگی، موز، ذرت، آناناس، انبه و نارگیل، گوشت قرمز، مرغ، برنج، آهن، شکر، سیب زمینی {و کالاهای خانگی، صوتی و تصویری، پارچه، لباس، کفش و...} و کاهش نرخ گمرگی در مواردی تا نزدیک صفر، بنیان تولید داخلی را نابود کرده و موجب توقف فعالیت های تولیدی به سود تجار و بازرگانان شده است." (روزنامه اعتماد- یکشنبه 15 بهمن 1395)

دولت به چه کسانی مجوز این حجم قابل توجه از سیر تا پیز را داده است؟ پاسخ به این سؤال پاشنه ی آشیل همه ی ادعاهای دولت برای تأمین "عدالت" است. آیا دولت حاضر است اسامی واردکنندگان و دستگاه های منتسب به آن ها را اعلام کند؟

مبادی و چگونگی ورود و اسکله های نامرئی مربوط به ارگان ها و نهادهای حکومتی مرتبط با آن ها را اعلام نماید؟ و ده ها "اما"ی دیگر.

"دولت حاضر یکی از پرهزینه ترین دولت های پس از انقلاب و بی انضباط ترین آن ها از جهت مالی بوده است. بر اساس گزارش سازمان مدیریت و برنامه ریزی، کسری اعتبارات هزینه ای دولت (بودجه ی جاری) حدود 35 هزار میلیارد ریال است. به عبارت دیگر در 8 ماه اول سال جاری {1385} دولت حدود 97 درصد از اعتبارات جاری سالیانه خودش را خرج کرده است. آثار چنین وضعیتی تورم بیش تر برای مردم و فساد بیش تر برای دستگاه های دولتی است." همان منبع پیشین.

* نقدینگی و تورم

بحران های اجتماعی پیش رونده و ...

در آبان و آذر سال جاری، (1385)، بانک مرکزی اعلام کرد نرخ رشد نقدینگی به 25/5 درصد رسیده است. متناسب با رشد نقدینگی تورم سرسام آور دو رقمی زندگی سخت و دشوارتری را برای مردم فقیر و اقشار متوسط جامعه رقم زده است.

" مطابق آمار رسمی بانک مرکزی شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری در هشت ماه اول سال جاری در مقایسه با هشت ماه مشابه سال قبل 12 درصد افزایش داشته است. (به نقل از روزنامه های کثیرالانتشار کشور از جمله منبع فوق- اعتماد یکشنبه 15 بهمن) برخی برآوردها حاکی از آن است که سرعت رشد نقدینگی تا پایان امسال {85} به حدود 50 درصد می رسد و به این ترتیب، شکاف های طبقاتی را در ایران باز هم بیش تر افزایش خواهد داد. به این جهت در دولت فعلی جمعیت بیش تری زیر خط فقر فرار گرفتند و شکاف طبقاتی و نابرابری به واسطه تورم روزافزون عمیق تر شد.

به گفته ی معاون اول رئیس جمهور 4/5 میلیون نفر یا حدود یک میلیون خانوار از جمعیت درآمدی کم تر از 30 هزار تومان در ماه دارند بنا براین آن ها حتی نمی توانند شکم خود را سیر کنند.

خوش بینانه ترین برآوردها از وجود 12 میلیون نفر جمعیت زیر خط فقر مطلق خبر می دهد که امکان تأمین نیازهای اساسی مثل خوراک، پوشاک، آموزش و آموزش و بهداشت خود را ندارند.

اگر چه بر آورد برخی اقتصاددانان از جمعیت مذکور دو برابر این میزان یعنی 20 تا 25 میلیون نفر است.

*مسکن و سرپناه

بنا بر اظهار مقامات رسمی طی چند ماه اخیر قیمت مسکن 40 درصد افزایش داشته است و پیش بینی شده در صورت ادامه وضع فعلی افزایش قیمت ها به 50 درصد برسد. افزایش قیمت فقط شامل محلات بالای شهر مثل الهیه، زعفرانیه، قیطریه و نیاوران و... نبوده بلکه ساکنان جنوب تهران نیز از "مهرورزی" سیاست دولت بی نصیب نبوده اند. بسیاری از کارشناسان معتقدند این افزایش ناشی از سیاست های دولت در افزایش نقدینگی بوده است.

" براساس آمارهای رسمی حداقل 5/1 میلیون خانوار ایرانی فاقد مسکن هستند یا به صورت مشترک از یک واحد مسکونی استفاده می کنند. سهم بی خانمان ها در خانواده های فقیر و دهک های یک تا 4 به

حدود 45 تا 50 درصد می رسد." (همان متبع پیشین)

این به معنای آن است که علاوه بر خانواده های زیر خط فقر، بحران مسکن خانوارهای نزدیک به خط فقر را نیز به زیر خط فقر سوق داده است.

" حاصل برنامه و سیاست های دولت در زمینه ی مسکن، نقض حق انسان ها برای برخورداری از حداقل مسکن است. این وضعیت موجب شد شورای حقوق بشر سازمان ملل کمیسیونی را مسئول تهیه ی گزارش وضعیت مسکن در ایران کند." (همان منبع).

*جرم و جنایت

آیا وقتی که تعداد زندانی ها در کشور بسیار بالاتر از میانگین جهانی است، می توان از امنیت اجتماعی سخن گفت؟ در حالی که به ازای هر 100 هزار نفر جمعیت در ایران 250 زندانی (مطابق آمار رسمی) وجود دارد، میانگین آمار جهانی برابر 144 نفر است و ایران جز پنج کشور دارای بالاترین شاخص زندانی است. وضعیت جرائم آن چنان رو به افزایش است که مدیر کل نوسازی سازمان زندان ها خواستار تأمین اعتباری برای ساخت 39 زندان جدید در کشور شده است.

"در سال گذشته جرائم زنان 13 برابر شده و هم اکنون 3/5 در صد زندانیان کشور زن هستند. گفته شده در سطح کشور آمار زنان خیابانی دستگیر شده در پنج ماه نخست امسال 18 درصد بیشتر از مدت مشابه گذشته است." "برآوردها نشان می دهد 20 تا 25 درصد جمعیت ایران دچار مشکلات روانی هستند و سطح بهداشت روان در جامعه پائین است. سلامت روانی حقی است بشری که به شدت تابع سیاست های کلان دولت ها است. (همان منبع)

در باره ی اعتیاد در ایران بسیارگفته شده است. پاسخ مسئولان به بالاترین نرخ مواد افیونی در میان کشورهای جهان چیست؟

طی چند ماه گذشته حدود 28 دانشجو خودکشی کرده اند، برآوردها مبنی بر وجود حداقل 150 هزار دانشجو است که حداقل یک بار در ماه از مواد مخدر استفاده می کنند. (آمار رسمی)

شیوع مصرف انواع مخدر از جمله کریستال، کراک و هروئین در مدارس روز به روز افزایش می یابد. پرونده های تشکیل شده در این خصوص 11 درصد افزایش را نشان می دهد. (همان منبع)

نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و آزادی های دموکراتیک تنها محصور به این موارد نیست و اگر بخواهیم این موارد را مورد بحث قرار دهیم متنوی هفتاد من می شود.

ادامه دارد *

در محکومیت احکام صادره ...

برای چند سالی از برگزاری مراسم مستقل در شهرها جلوگیری کند. اما کارگران مبارز در سال 1383 در تهران و سفز دوباره مراسم مستقل خود را تدارک دیدند و جنگی علنی و پر دستاورد را در این مورد به رژیم تحمیل کردند. کارگران در سندج بدنبال این برآمد دوباره به میدان آمدند.

در ماه مه امسال (سال 1386) کارگران مراسم مستقل خود را در شهر سندج برگزار کردند و مورد حمله مامورین مسلح و مزدور حکومت اسلامی سرمایه قرار گرفتند، در این رابطه 13 کارگر مبارز و فعال کارگری دستگیر شدند. کاربدستان قضائی رژیم، این کارگران مبارز را تحت عنوان شرکت در تجمع غیر قانونی و بر هم زدن نظم عمومی به زندان و شلاق و یا حد اسلامی محکوم کرد.

قضات و کار به دستان دادگاه سندج که همه هست و نیستشان را از دسرنج و استئمار کارگران به دست آورده اند در تجدید نظر دادگاه، حکمی را صادر و به اجرا در می آورند که در آن نه تنها حرمت بشر معنائی ندارد، بلکه حتی در دوران بردهداری نیز چنین احکامی صادر نمیشد.

صادر کنندهگان این احکام، وحشیگری تمام عیار سیستم سرمایه داری را در تاریخ بشریت به ثبت رساندند و چهره بی رحم و ضد انسانی سیستم سرمایه داری را برای همه عیان کردند. حامیان سرمایه، برای کسانی حکم صادر کرده اند که در بدترین شرایط و با وجود ساعات کار طولانی، دستمزد پائین و تورم سرسام آور حتی جوابگوی ابتدائی ترین نیازهای خود و خانواده شان نیستند.

رژیم جنایتکار اسلامی در کنار ارباباناشان با تحمیل قوانین عصر جاهلیت به جامعه، خود بزرگترین بی نظمی را بوجود آورده اند و حقوق اولیه کارگر برای برگزاری روز جهانی را زیر پا گذاشته اند. اینان که روز خود باید در برابر دادگاههای مردمی حضور یابند، حق ندارند کارگران و مردم آزاده را به خاطر برگزاری روز اول ماه مه و مراسم مشابه دستگیر و زندانی کنند و حق ندارند که قوانین عصر جاهلیت را علیه کارگران، این آفرینندگان مدرن و تولیدکنندگان اصلی جامعه بکار گیرند.

این جنایتکاران تاریخ بشری حق ندارند خالقان ثروت و سامان جامعه را به خاطر شرکت در مراسم اول ماه مه، یعنی روز

غربی و چه در رسانه های رژیم کابل یا اصلاً وجود ندارد و یا به ندرت صورت میگیرد و بجای آن تمامی عملیات تروریستی و تخریبی طالبان به یک اصطلاح کلی و نامفهوم چون "دشمنان افغانستان" نسبت داده میشود. جناح طرفدار طالبان در دولت و حامیان امپریالیستی آن در تلاش اند تا با اسلامیزه کردن و قومی کردن هرچه بیشتر رژیم زمینه پیوستن طالبان، بخصوص صفوف و مسئولین رده های پائینتر آن به رژیم را فراهم سازند.

کارگری خپه:

اخراج اخیر دو دیپلمات سازمان ملل و اتحادیه اروپا و پذیرفتن سیاستمدار انگلیس لرد پدی اشداون بمثابة نماینده با صلاحیت سازمان ملل از جانب دولت کرزی را چگونه ارزیابی میکنید؟ آیا این حوادث بیانگر عدم تمایل دولت کرزی در پیوستن طالبان به دولت می باشد؟

بصیر زیار:

اخراج این کارمندان که اولین مخالفت آشکار و جدی دولت افغانستان با سازمان ملل متحد است، روابط این سازمان با دولت افغانستان را خدشه دار نموده است. دلیل اصلی این مخالفت را احتمالاً بعلاوه روابط مستقیم و مستقل سازمان ملل با طالبان، میتوان بیان تضادهای درونی حامیان رژیم، یعنی تبارز تضاد امریکا و اروپا در نحوه ای برخورد با طالبان تلقی کرد. دولت کرزی با این عمل خواست به اتحادیه اروپا نشان دهد که دولت افغانستان در صورت نادیده گرفته شدن نقش مرکزی اش در معاملات سیاسی و عدم تعقیب سیاست کاخ سفید از جانب اروپائیان در تحولات سیاسی، از امریکا فرمان میبرد.

دولت افغانستان مخالف شرکت طالبان در دولت نیست بشرط آنکه طالبان باین دولت بپیوندند و دولت طرف اصلی در مذاکرات باشد. اتحادیه اروپا بخصوص دولت انگلیس در سالهای اخیر عملاً موضع متفاوتی را در پیش گرفته و از جمله با طالبان مستقلانه وارد معامله شده اند.

گرچه همه دولتهای اروپائی موضع واحدی ندارند، لیکن گرایش مصالحه و نزدیکی با طالبان نزد اروپائیان قویتر است. اکثریت سازمانهای چپ و مخالفان جنگ در اروپا به طالبان بمثابة نیروی توده ای نگاه میکنند. روحیه ضد جنگ و خروج قوای نظامی در اروپا قوی است، گرچه اکثریت هنوز مدافع حضور نظامی دولتهای شان در افغانستان است، اما با گذشت زمان و تشدید جنگ و تقویت جناح مذهبی در دولت موجود، این وضعیت تغییر خواهد کرد.

افغانستان، یک واقعیت آشکار است. اما از همه مهمتر نبود روحیه رزمی در ارتش دولت مزدور و نیروهای ناتو به طالبان فرصت داده است تا ساحات عملیات نظامی خود را وسعت بخشند و حتی در چند متری کاخ ریاست جمهوری دست به عملیات بزنند. اکثریت نیروهای ناتو و افغان نیروهای اجیر شده و مزدور اند که فقط برای پول و با جهت امرارمعاش مجبور به گرفتن اسلحه و پوشیدن یونیفرم اند. دست زدن نیروهای امریکائی و ناتو به حملات هوائی، با توجه به شکل جنگ و وضعیت جغرافیائی بیشتر به تلفات غیرنظامیان میانجامد.

این تاکتیک جنگی اگر از سوئی بیانگر ضعف کمی آنهاست، از جانب دیگر بی روحیه گی آنان در نبرد رویارو با مخالفین را نشان میدهد. نقش کشور های اطراف افغانستان از جمله ایران و پاکستان در حمایت از مخالفان، که از جانب ناتو تا بحال کمتر جدی گرفته شده، در شکست امریکا و متحدین بی تاثیر نبوده است.

در رابطه با بخش دوم سؤال که آیا امریکا و نیروی تحت رهبری اش موفق به سرکوب طالبان خواهد شد، بنظر من اگر بخواهند بخوبی میتوانند از پس سرکوب طالبان برآیند. طالبان آلترناتیف جز ایجاد یک رژیم مذهبی - فاشیستی ندارد، رژیمی که امتحانش را داده و این گروه در زمره منفورترین و وحشی ترین گروهها در افغانستان و جهان شناخته شده است. اما شواهد سالهای اخیر نشان میدهد که هدف نه سرکوب و نابودی طالبان بلکه به سرعت آوردن و شریک ساختن آنان در قدرت است.

این استراتژی از همان آغاز تاسیس اداره مؤقت چه از جانب سران اداره مؤقت و چه از جانب حامیان آن در دستور کار بوده و چنانچه دیده میشود در یک سال اخیر بیش از پیش کسب شدت نموده و علناً تبلیغ میگردد. هدف اصلی دولتهای غربی در راس ایالات متحده امریکا، ایجاد یکدولت نسبتاً با ثبات و مطیع در افغانستان است که در خدمت استراتژی منطقی آنان قرار گیرد و از آنجائیکه با مشارکت مجاهدین و تعدادی از تکنوکراتها و بیروکراتهای وابسته بخود تا بحال به این هدف دست نیافته اند، میخوانند طالبان بویژه جناح بااصطلاح مدرات یا میانه رو آنها را در پروسه دولت سازی شامل سازد. بخشهای این پروژه تا کنون عملی گردیده است، بعضی از سران و فرماندهان طالبان یا با دولت کار میکنند و یا در حمایت مالی و معنوی نیروهای ناتو و دولت کرزی قرار دارند.

طالبان از لحاظ سیاسی در نزد دولت و حامیان آن تقریباً یک جریان پذیرفته شده است و از همینرو افشاگری و تبلیغات سیاسی برعلیه طالبان چه در رسانه های

در افغانستان چه می گذرد؟

مطلب زیر گفتگوی نشریه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان، کارگری خپه، با دبیر کمیته اجرایی این سازمان، بصیر زیار، است. این مطلب در در شماره 20، فوریه 2008، کارگری خپه منتشر شده است و تجدید چاپ آنرا برای اطلاع خوانندگان ایرانی معتمد دانستیم. به پیش!

کارگری خپه:

از سال 2007 بنام خونین ترین سال بعد از سرنگونی طالبان و مداخله امریکا و نیروهای تحت رهبری آنکشور یاد میکنند، دلایل عدم موفقیت را در چه میبینید؟ آیا امریکا و متحدین موفق به سرکوب طالبان خواهند شد؟

بصیر زیار:

درین شکی نیست که اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان در طی چند سال اخیر رو به وخامت نهاده است، در حدی که موجب نگرانی امریکا و متحدین آن شده است و حتی بعضی از حلقات در غرب از امکان شکست جنگ علیه طالبان صحبت میکنند. عدم توفیق آنان دلایل زیادی دارد، دلایل که کم و بیش در مدیا غرب و افغانستان نیز به آن پرداخته میشود.

امریکا و ناتو در مقابله با طالبان و القاعده در همه عرصه ها ناموفق بوده اند. مثلاً در عرصه سیاسی بخصوص ایجاد یک دولت باثبات و مؤثر، امریکا و متحدین تحت رهبری آن به یک چیزی شبیه به کنفدراسیون از حکومتهای گروهها و جنگسالاران که تا خرخره در فساد غرق اند، دست یافته است. در زمینه اقتصادی بعضی بهبود وضعیت کار و زندگی مردم، به بیکاری و فاصله طبقاتی افزوده اند. گزارش سازمان ملل در سال گذشته با ارائه فاکتها به خوبی عقبگرد و تنزل سطح زندگی اکثریت جامعه را نشان میدهد. دولت افغانستان بعد از شش سال قادر نیست از 20 خانواده دیپورت شده پذیرائی بعمل آورد.

اقتصاد افغانستان در کل به یک اقتصاد مصرفی و مافیائی تبدیل گردیده است. اقتصاد مصرفی اگر از یکسو پاسخگو معضل بیکاری در کشور نیست، از سوی دیگر دایماً موجب افزایش قیمتها و بالارفتن هزینه زندگی میگردد. تولید تریاک و مواد مخدر نه فقط به اقتصاد کشور لطمه میزند، که طبیعتاً بی ثباتی سیاسی را به همراه دارد. در بُعد نظامی وضع از همه بدتر است. ناهماهنگی میان نیروهای نظامی، چه در میان نیروهای ناتو و چه میان ناتو و ارتش

در افغانستان چه می گذرد؟

کارگری خپه:

نظر شما در مورد موضع چپهای اروپایی در قضیه افغانستان چیست؟ موضع سازمانهای سوسیالیست و چپ افغانستان چه میتواند باشد؟

بصیر زیار:

اکثریت چپهای اروپایی نه همه آنها فضایی جهانی را صرفاً از عینک ضدامپریالیستی نگاه میکنند، آنها هنوز به يك معنی ناسیونالیستهای ضد امپریالیست اند و از همیزرو هر نیروی ضد امپریالیستی و مخصوصاً ضد امریکائی را مترقی و قابل تأیید میدانند.

در دیدگاه این چپ مبارزه ضدامپریالیستی از محتوی ضد کاپیتالیستی آن تهی گردیده است و درک شان از امپریالیسم فقط جنگ و تجاوز است، که اسفلال و هویت ملی ملت‌های ضعیف را پامال میکند. چپ‌های اروپایی با محروم بودن از تجارب مبارزات انقلابی و در حاشیه قرار گرفتن از مبارزات طبقاتی جوامع خودی، هرگونه نقش پیشرو بودن را از لحاظ نظری و عملی از دست داده اند.

بخش رادیکال این چپ تبدیل به سیکتهای شده اند که قضایای اجتماعی را با معیارهای اخلاقی می‌سنجند و موضعگیری‌های شان بر تحلیل‌های سطحی و کلیشه‌ای صورت می‌گیرد. برخورد آنان در مورد افغانستان بسیار سطحی است. آنها فراموش میکنند که: اولاً طالبان و سایر اسلامیه‌ها تمام تلاش شان برقراری یک نظام خشن سرمایه داری است که در آن کارگران و سایر اقشار پائین جامعه فاقد حداقل حقوقی اجتماعی باشند، این نیروچه ربطی به جنبش ضدامپریالیستی و رهائی بخش دارد. ثانیاً این نیروها (طالبان و اسلامیه‌های مخالف) در گذشته نه چندان دور مولود و محصول قدرتهای امپریالیستی بوده اند و طالبان در آینده نزدیک در رکاب امپریالیستها ظاهر خواهند شد.

ثالثاً عملکرد فوق ارتجاعی و ضدانسانی آنها توجیه‌گر مداخلات قدرتهای امپریالیستی بوده است. گمان نمیکنم در تاریخ تجاوز و مداخلات امپریالیسم فرصت و زمینه‌ای مناسب را که طالبان و احزاب جهادی در افغانستان برای آنها فراهم نمود، نمونه دیگری سراغ داشته باشیم. امپریالیسم امریکا که در جهان به مظهر تجاوز و زورگویی و مدافع ستم و ارتجاع سیاسی شناخته شده بود، در حمله به افغانستان در نقش یک قدرت آزادیخواه ظاهر گردید.

اینکه امریکا و متحدین با تکیه با بخش دیگر نیروهای اسلامی و ارتجاعی و تشدید ستم و

استثمار طبقاتی و اخیراً تلاش برای دادن امتیاز و جلب طالبان هرگونه توهم در مورد ماهیت خود را زود، یک امر طبیعی است. اما موجودیت طالبان در موقعیت باصطلاح اپوزیسیون نه فقط زمینه ساز ادامه مداخله است، بلکه یکی از موانع جدی در جهت شکلگیری یک حرکت پیشرو ضد امپریالیستی است.

از یک دید درازمدت و استراتژیک و با حرکت از منافع طبقاتی کارگران طالبان و سایر اسلامگرایان از متحدین نزدیک به امپریالیسم اند که اینک در کوتاه مدت و برسر مسائل غیراصولی باهم در مناقشه اند و بنابراین نزاع آنان، نزاع و جنگ درون کمپ ارتجاع و دشمنان کارگران و زحمتکشان است که سوسیالیستها و نیروهای پیشرو نباید کلیت بهم پیوسته آنها را فراموش کنند.

بنابراین سوسیالیستهای افغانستان با ارتجاع و امپریالیسم هر دو در مبارزه اند و با درسگیری از دوران مداخله روسها آموخته اند که هرگونه هم‌جهتی با ارتجاع داخلی به جنبش سوسیالیستی و آزادیخواهی طبقه کارگر صدمات جبران ناپذیری وارد مینماید. سوسیالیستهای افغانستان فقط با متشکل کردن و ارتقای آگاهی کارگران در مبارزه طبقاتی قادر خواهند شد که مبارزه ضد امپریالیستی، ضد کاپیتالیستی و ضد ارتجاعی را در یک کلیت بهم پیوسته به پیش ببرند.

کارگری خپه:

اخیراً صدور حکم اعدام پرویز کامبخش محصل رشته ژورنالیسم توسط یک محکمه ابتدائی در شهر مزار شریف به جرم خواندن و توزیع یک مقاله ضد دینی، با سکوت دولت و اعتراض سازمانها و نهاد های روشنفکری و حقوق بشر همراه بوده است. شما اهمیت و نتایج این حادثه در اوضاع کنونی را چگونه می‌بینید؟

بصیر زیار:

این یک حادثه مهم در اوضاع فعلی است. این حادثه از یکسو بیانگر تعرض آشکار ارتجاع حاکم اسلامی بر آزادیهای نیم بند کنونی است و سکوت دولت نیز دال بر غلبه جناح اسلامیت بر ارگانهای قدرت می باشد. همانطوریکه میدانیم قوانین کشور و از جمله قانون اساسی ترکیب از قوانین و مطالبات شرعی و مدنی هردوست و دست هر دو جناح را از لحاظ قانونی در توجیه سیاستهای شان باز میگذارد. اما در عمل آن جناح میتواند تفسیر خود را بکار ببندد که در موضع قدرت قرار داشته باشد. این حادثه و حوادث مشابه آن در گذشته همه حاکی از توازن قدرت به نفع جناح راست مذهبی است. از سوی دیگر آنچه که به اهمیت این حادثه میافزاید، اعتراض وسیع برعلیه این حکم در داخل و خارج از کشور است و این خود بیانگر بیداری و رشد نیروهای ترقیخواه

و روشنفکر جامعه است. روشنفکران افغانستان کم کم جرئت و اعتماد به نفس در رویارویی با ارتجاع هار اسلامی را می‌یابند، اما طوریکه می‌بینیم اعتراض اکثریت سازمانها و نهاد ها از یک موضع تدافعی صورت می‌گیرد که با یک موضع اصولی در جهت تامین و تضمین آزادی عقیده و بیان که همانا جدائی دین از دولت است، فاصله زیادی دارد. اینکه آیا جناح راست مذهبی قادر خواهد شد این حکم را پیاده کند، من تردید دارم. کرسی و شرکای اسلامیت وی در نهایت در اجرای کار های ازین دست به حمایت و تأیید امریکا و ناتو احتیاج دارند، که ممکن نیست چنین تأییدی را بدست آورند. مقامات امریکا و ناتو از ترس افکار عمومی در غرب و در سراسر جهان نمیتوانند به این حکم صحه بگذارند. یکی از نتایج ناخواسته که متصور است، کاریکه تا کنون اتفاق افتاده، فراری دادن پرویز به خارج از کشور و یا مجبور کردن وی به ندامت و اظهار ندامت کاری است. یک چنین سازشی در شرایط فعلی به نفع اسلامیه‌های رژیم است، چونکه دست آنها برای تعرض مجدد به آزادیخواهان در آینده را باز نگه میدارد.

کارگری خپه:

در جلسه ایکه بمناسبت آغاز سال سوم کاری پارلمان ترتیب گردیده بود، کرسی در بخشی از سخنانش از گروه های سیاسی داخل دولتش خواست، تا از وابستگی خود به کشورهای خارجی بکاهند. این بیانیه بصورت روشن زد و بند آشکار جناح های حاکمیت را به بیرون برملا ساخته و بر مشروعیت ادعا های مستقل اندیشی این دسته ها، علناً مهر بطلان کوبید. شما این وابستگیها را به صورت موجز چگونه تعریف میکنید؟

بصیر زیار:

اولاً باید گفت که ادعای مستقل اندیشی دسته های شامل در قدرت شوخی بیش نیست و اظهارات کرسی که هیچگاه با تحلیل و تامل جدی همراه نبوده، نیز از اهمیت چندانی برخوردار نیستند. وابستگی دسته ها و عناصر از دولت به کشورهای خارجی یک واقعیت روشن است و هدف کرسی تلویحاً میتواند مخالفت با دولتهای غربی و عضو ناتو باشد، که در برخی مسائل برسر قضیه افغانستان کاملاً با امریکا همونا نیستند و یا با دولتهای منطقه و همسایه های افغانستان که از عناصر و جناحهای در دولت حمایت میکنند. کرسی که به پایان دوره ریاست جمهوری اش نزدیک میشود میخواد هرچه بیشتر خود را نزد امریکائی ها عزیز سازد و نشان دهد که او در شرایط حاضر بهترین مهره است. کرسی اینرا خوب میداند که تصمیم و رضایت

بردگی در دوران ما

ترجمه از: س. آزاد

"بردگی در دوران ما" عنوان مقاله ایست که بتاريخ نهم دسامبر 2007 در روزنامه سوئدی "اخبار روز" داگنز نپهر به چاپ رسید. در این مقاله دان یونسون (1) از جمله کتاب "الغای بردگی" (2) نوشته جامعه شناس انگلیسی کوین بیلس (3) را معرفی میکند. برگرداندن این مقاله را بیفایده ندیدیم. س. آزاد

همزمان با فرارسیدن شب در روستایی در ایالت اوتراپرادش در هندوستان، چند مرد مضطرب در بیرون ده در پناه تاریکی شب و در حالیکه تنگاتنگ هم در یک چپ نشسته اند، منتظر علامت تایید از یک گشتی پلیس هستند. وقتی پلیس بالاخره سروکله اش پیدا میشود باید جنبید. فرجه کوتاه است، تنها چند دقیقه. به سرعت وقیل از اینکه کسی دست و پایش را جمع کند، خود را به آلونک هابی، که میدانند کودکی یا کودکی را در آنجا پنهان کرده اند، می‌رسانند و درها را بالگد باز میکنند. این افراد برای یک سازمان هندی بنام بال ویکاس (5) کار میکنند، بدون دستمزد، باخطر انداختن جان خویش و برای نجات کودکان از بردگی. تازه خیلی وقتها خود پلیس نیز چوب لای چرخشان میگذارد. این عملیات بشدت خطرناکند چون تنها پس از شروع حمله معلوم میشود که آیا پلیس با برده داران همدست بوده یا نه. اگر همه چیز خوب پیش برود، میتوان در یک شب دهها کودک رانجات داد وگرنه این عملیات میتواند به مرگ این داوطلبان بیانجامد. کودکانی که در این روستای کوچک هندوستان و در اسارت به کار بافندگی و ادار میشوند، تنها قربانیان بردگی مدرن نیستند. صحبت از میلیونهاست. در بعضی نقاط هندوستان، زمینداران تمامی اهالی چند روستا را به بردگی واداشته اند. آنهم از راه وادار نمودن اهالی. وامی که چندین نسل را مقروض نگاه داشته و از نسلی به نسل دیگر به ارث میرسد. در غنا و سایر کشورهای آفریقای غربی، بهره کشی از نیروی کار بردگان برای تولید پنبه و کاکائو رایج میباشد. سالیانه ده ها هزار نفر را جهت کار اجباری و بی جیره و اجرت در کشاورزی، کارهای خانگی و روسپی گری به اروپای غربی و آمریکا روانه میکنند. تعداد این بردگان چقدر است؟

کوین بیلس که از متخصصین بنام در این زمینه میباشد، رقم 27 میلیون را تخمین میزند. طبیعتاً آمار واقعی، با توجه به غیر قانونی بودن برده داری در همه کشورها، بالاتر از اینهاست و تا حدودی نیز به تعریف ما از "بردگی" بستگی پیدا میکند. بنظر

کوین بیلس بردگی یعنی کار اجباری، بدون دستمزد و اغلب همراه با تهدید. در طول تاریخ از شیوه های گوناگونی برای مشروعیت بخشیدن به این انقیاد استفاده شده است. دیروز حق قانونی مالکیت بر بردگان، امروز اغلب از راه مقروض نمودن افراد.

با این حساب، تعداد بردگان امروزه به دو برابر تعداد بردگانی میرسد که در کل سالهای اوج برده داری از راه اقیانوس اطلس انتقال داده شدند. کوین بیلس در کتاب اخیر خود، رشد بی سابقه جمعیت جهانی شدن اقتصاد (گلوبالیزاسیون) و سختگیری هرچه بیشتر کشورهای ثروتمند علیه پناهندگان را از جمله عواملی میداند که باعث ارزانتر و سهل الوصول تر شدن نیروی کار بردگان شده اند.

اگر خرید یک برده در دهه 1850 در آمریکا بالغ بر چهل هزار دلار، به ارزش پول امروز، هزینه دربر داشت یک سرمایه گذاری دراز مدت تلقی میشد امروزه بردگان حکم یک کالای مصرفی را دارند آنهم با قیمت متوسط 90 دلار در بازار جهانی. با در نظر گرفتن این آمار، واضح است که افشاکری های اخیر در مورد شرایط استخدامی کارگران کشاورزی در سوئد و کار کودکان برای شرکت هنس & موریس (6) تنها مثنی ست نمونه خروار، آنهم مثنی بسیار کوچک.

امروزه تجارت پرسود بردگان بطور حرفه ای در سطح جهان جریان دارد. کوین بیلس کشورهای جهان را از نظر تعداد بردگان رده بندی نموده که البته خواندنش باعث سربلندی و سرفرازی نیست. کشور کوچک سوئد با رقم تخمینی 2 تا 3 هزار برده در انتهای لیست جای میگیرد. اما وقتی تعداد بردگان را با جمعیت کشور مربوطه مقایسه کنیم، موی برتلمان سیخ میشود چرا که در آن صورت سوئد مقامی حتی بالاتر از مکزیک، روسیه و مراکش کسب میکند.

پس کجاست آن بال ویکاس کشورهای متمدن؟ کوین بیلس که در دو کتاب قبلی خود سعی کرد تا زنگ خطر را بصدا درآورد، در کتاب اخیر خود "الغای بردگی" سوال مشخصی را مطرح میکند مبنی بر اینکه ما چه میتوانیم بکنیم؟ او که خود عضو سازمان آمریکایی "برندگان را آزاد کنید" (7)

میباشد، سعی دارد تا خوشبین و در عین حال واقع بین نیز باشد. وی ضمن انتقاد از خود مینویسد که این فعالیت ها گاه نتایج نامطلوبی نیز ببار آورده اند و توضیح میدهد که چگونه وی در سفری به کشور نپال نقش بسزایی در بیداری افکار عمومی داشته که این بنوبه خود باعث شد تا پادشاه نپال،

بردگی از راه مقروض نمودن افراد را غیرقانونی اعلام کند. بمرور و بموازات آشکار شدن نتایج این قانون، یعنی بیرون رانده شدن هزاران زارع از خانه های خود، شادی و غریو عمومی نیز فروکش کرد.

کوین بیلس هم چنین تایید میکند که نتایج عملیات نجات بال ویکاس نیز جای بحث دارد. نجات یک کودک اگر چه بسیار پرارزش است اما در عین حال میتواند باعث تباهی زندگی کودک دیگری شود چرا که برده داران بدون هیچ پیگرد قانونی ویرا حتی کودکان دیگری را به بردگی وامیدارند. بنظر کوین بیلس آموزش و مبارزه با فقر، در یک پروسه بلند مدت، راه حل این مشکل است چرا که انسانهای آزاد برای اقتصاد جامعه مفید هستند. وی همچنین به گلوبالیزاسیون به چشم یک نیروی نجات بخش مینگرد. کوین بیلس در ادامه مینویسد که سود برده داری به جیب کسانی میرود که تقریباً همگی شان قدرتمندان محلی و یا جزو باندهای تبهکار میباشند. اما شرکت های بزرگ چند ملیتی به افکار عمومی و انتقاد رسانه های جمعی توجه داشته سعی میکنند تا رسوایی هایی از این قبیل دامنگیرشان نشود. آنهایی که به این شرکت ها بدگمان هستند، معتقدند که این شرکت ها طوری عمل میکنند که بتوانند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. بنظر میرسد که طبق معمول میتوان به آسانی جنبه های سیاسی و اجتماعی این مسئله را کم رنگ نموده و با پیش کشیدن موعظه های اخلاقی و مسئولیت های فردی، مسئله را لوٹ نمود. خوشبینی کوین بیلس جای تحسین دارد اما چگونه

میتوان قبول کرد که 27 میلیون انسان با رضایت خاطر به زندگی برده وار تن دهند بدون اینکه کسی بکارشان نیاز داشته باشد. همانطور که کوین بیلس خود مینویسد، محصول کار این بردگان در معادن، بافندگی ها و در تولید کاکائو بندرت برای تامین مایحتاج محلی ست. کار این بردگان یکی از پیش شرط های پایین نگاهداشتن قیمت مواد خام در بازار جهانی است. کاری که بدون آن مسلماً شاهد صعود شدید قیمت ها، از تی شرت گرفته تا تلفن همراه، خواهیم بود.

امری که بنوبه خود منجر به کاهش مصرف و پایین آمدن نرخ رشد میگردد. تصور پیامدهایی که این دو برای اقتصاد جهانی به همراه خواهند داشت، کار چندان مشکلی نیست. کدام اقتصاددان لیبرالی شهامت آنرا دارد که پیشقدم شود و اعلام کند که زندگی برده وار، بهترین الگوریتم برای بردگان زمان ماست؟

عدالت امکانپذیر است اما بهای خود را دارد.

زیر نویس ها:

Dan Jönsson- 1

Ending Slavery- 2

Kevin Bales- 3

Uttra Pradesh- 4

Bal Vikas- 5

6- یک شرکت بزرگ زنجیره ای تولید و

فروش پوشاک

Free the Slaves- 7

به توضیح ندارد. کرسی با تصویب "مشی مصالحه ملی" در مورد معافیت جنایتکاران جنگی از پیگیری در شرایط صحت گذاشت که صدای اعتراض نسبت به آن داخل و خارج کشور بلند بود. سازمان ملل و سازمانهای حقوق بشر بین المللی نیز یکصدا با آن مخالفت نمودند.

محاکمه جنایتکاران جنگی در افغانستان هم از بعد سیاسی و هم از بعد حقوقی حایز اهمیت است و نباید بفراموشی سپرده شود. با عملی شدن محاکمه جنایتکاران جنگی مردم افغانستان از شر نیروهای مرتجع که در قدرت اند و مانعی در راه پیشرفت و آزادی اند، نجات می یابند. همین جنایتکاران جنگی اند که برای دگراندیشان چون پرویز حکم اعدام صادر میکنند و در پی طالبانیزه کردن جامعه اند. همین جنایتکاران جنگی اند که امروز با اختلاس و رشوه و قاچاق فقر و سیاهروزی را به اکثریت مردم تحمیل کرده است. محاکمه جنایتکاران نه فقط از درد و اندوه هزاران خانواده داغدار میکاهد، بلکه درس خوبی در عدم تکرار آن در آینده خواهد شد.

بقیه از صفحه ۹

در محکومیت احکام صادره...

اتحاد طبقاتی خود محاکمه کنند. طبیعتاً چنین احکامی جز نفرت و بیزاری هر چه بیشتر از سیستم سرمایه‌داری چیز دیگری را به دنبال نخواهد داشت.

ما با شرکت فعالتر در مبارزات مردم ایران برای سرنگونی این حکومت ارتجاعی، احکام صادر شده از طرف حاکمین جنایتکار جمهوری اسلامی علیه کارگران مبارز شرکت کننده در مراسم روز اول ماه مه را شدیداً محکوم میکنیم و خواستار لغو احکام بیدادگاه جمهوری اسلامی علیه آنها هستیم. ما این فرصت را مناسب شمرده و مجدداً خواستار معالجه فوری و آزادی محمود صالحی یکی از رهبران شناخته شده جنبش کارگری ایران که به خاطر شرکت در مراسم اول مه علیرغم وضعیت وخیم جسمانی در زندان نگه داشته شده است، هستیم.

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی

23/02/2008

<http://www.akjch.blogfa.com/>
ankjch@yahoo.co.uk

امیدم که سازمان یابیم و با استفاده از تشکلهای خود به خواستهایمان برسیم و از این طریق دست سرکوبگران را کوتاه نماییم.

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران

محمود صالحی 4 بهمن 1386
بیمارستان توحید سنج

بقیه از صفحه ۱۱

در افغانستان چه می گذرد؟

امریکا در ادامه ماموریت وی تعیین کننده است و امریکا غیر از وی مهره های دیگری نیز دارد و بنابراین میکوشد مهره های دیگر درون حاکمیت را وا دارد که با کاهش وابستگی خود به کشور های خارجی دیگر، با صف کشیدن عقب وی به امریکا اقتدا کنند.

کارگری خپه:

در مراسم بزرگداشت ازانفاد اعلامیه حقوق بشر، در حالیکه عده زیادی از کسانی که طی 3 دهه جنگ و جنایت خواستار به محاکمه کشیده شدن جنایتکاران معلوم الحال بودند و با خشم و نفرت از سازشکاری جانان دولتی، شکایت داشتند، کرسی صریحاً اظهار داشت که وی نیرو و توانایی احقاق حقوق مردم را نداشته و نیز نمیتواند با جنایتکاران جنگی، مقابله کند. این ناتوانی و سازش سیاسی را چگونه میبینید و پاسخ تان به قربانیان و مصدومین 3 دهه تراژی چیست و چه باید کرد؟

بصیر زیار:

گرچه در مقاله جداگانه در شماره قبلی کارگری خپه به دلالت ناتوانی کرسی پرداخته ام، اما اینجا مختصر باید بگویم که کرسی با اظهار این ناتوانی از یکسو با توسل به روش عوام فریبانه خواست خود را غیرمقصر جلوه دهد و از سوی دیگر ناآگاهانه بر مشروعیت و اتوریته خودش بحیث رئیس جمهور که قانوناً از صلاحیت مهم و گسترده ای برخوردار است، خط بطلان بکشد. در هر کشور دیگر جهان پیش از آنکه یک رئیس دولت به چنین عجز در بکار بستن قانون و عدالت اعتراف نماید، استعفا میکند، اما در افغانستان است که یک رئیس جمهور بی عرضه، معامله گر و عوام فریب نه فقط استعفا نمیدهد بلکه امیدوار است با اینکار سمپاتی مردم را بدست آورده و بار دیگر بحیث رئیس جمهور انتخاب گردد. عوام فریبی کرسی درینمورد مشخص ضرورت به

پیام محمود صالحی به مناسبت کشتار کارگران مس خاتون آباد

چهارم بهمن روز بزرگداشت کارگران جانباز است. این روز به مناسبت چهارم بهمن 1382 و جان باختن کارگران مبارز معدن خاتون آباد ریاحی، مهدوی، جاویدی و مومنی بدست نمایندگان مسلح سرمایه نامگزاری شده است. این کارگران همراه همکاران و افراد خانواده‌های خود برای حفظ شغل‌های خود به تجمعی اعتراضی و مسالمت آمیز دست زده بودند و جنایتکارانه مورد هجوم و تیراندازی پلیس قرار گرفتند. من، در کنار بقیه کارگران حق خواه و معترض، یاد همه جانبازان کارگری را بزرگ میدارم و به طبقه خود، خانواده‌های گرامی جانبازان کارگری و از جمله خانواده محترم جانبازان خاتون آباد تسلیت میگویم و جنایات نمایندگان بی رحم سرمایه‌داری را محکوم مینمایم.

کارگران!

صاحبان سرمایه و نمایندگان آنها زمانی میتوانند ما را اینگونه به خاک و خون بکشند که بطور پراکنده و یا بخش بخش دست به اعتراض بزنیم و از پشتیبانی موثر سایر بخشهای کارگری برخوردار نشویم. اگر نظام سرمایه‌داری اینگونه راحت و بی محابا به روی هم‌طبقه‌های ما آتش می‌گشاید، اگر نمایندگان کارگری را بدون هراس از عکس العمل سایر کارگران اخراج میکند و اگر به خود جرات میدهد فعالین کارگری را زندانی کند به این دلیل است که ما هنوز در تشکلات کارگری خود را سازماندهی نکرده‌ایم. اگر ما تلاشهای کنونی خود برای سازماندهی توده‌ای و کارگری را به سرانجام نرسانیم و به صورت منفرد از مطالبات برحق خود دفاع نمائیم، احتمال تکرار چنین اعمال جنایتکارانه‌ای از جانب نمایندگان مسلح سرمایه‌داری وجود دارد. باید به خاطر داشت که دستاوردهای تاکونوی ما کارگران حاصل مبارزاتی خونین، پر رنج و مملو از قهرمانی از گذشته تا امروز است. برای حفظ این دستاورد و استفاده از آنها در مبارزه طبقاتی خویش باید سازمان یابیم و تشکلات طبقاتی و نیرومند کارگری را بسازیم.

باردیگر ضمن محکوم کردن کشتار هم‌زمان خود در خاتون آباد و عرض تسلیت به خانواده‌های آن عزیزان بر این

منشاء ستم جنسی و طبقاتی زنان

به دلیل اینکه مرگ و میر و نیاز قبیله به جمعیت بیشتر بالا بود سبب میشد که زنان در تمام دوران باروری خود یا حامله باشند یا بچه کوچکی همراه داشته باشند، که این مسئله خود شرکت زنان در شکار را با مشکل مواجه میکرد. مردان به شکار می رفتند و ابزار شکار و احشام شکار شده را در اختیار داشتند، به علت سادگی ابزار شکار، موفقیت چندان برای مردان نداشت، و به موقعیت ویژه ای برای آنها منجر نمیشد. به همین دلیل، این تقسیم کار تبعیض بین مرد و زن ایجاد نمیکرد. کودکان به قبیله تعلق داشتند و بطور دسته جمعی مراقبت می شدند و چون مادران کودکان معلوم بودند، آنها نسب از مادر می بردند. در کل، زنان بخاطر نقش مهمشان در تولید مثل و هم جمع آوری خوراک بر مردان برتری داشتند.

بمرور با تکامل یافتن ابزار تولید، دارایی مردان بیشتر شد. کشاورزی که توسط زنان کشف شده بود، به کار مردانه تبدیل شد و جنگهایی که در آن موقع بوقوع پیوست سبب به کارگیری اسرای جنگی شد. در نتیجه نیازهایی که به شکل جمعیتی انجام می گرفت تقلیل یافت. با زیاد شدن ثروت و دارایی، مناسبات اجتماعی جدیدی به وجود آمد. مرد در موضعی برتر از زن قرار گرفت. زمانیکه زن در موضع برتر بود مساله ای را ایجاد نمیکرد، اما بر عکس تغییر شرایط به نفع مرد که مالکیت او بر ثروت و دارایی به همراه داشت تغییرات اساسی در جامعه بوجود آورد. حق مادری از بین رفت. کودکان دیگر نسب و توارث از پدر به ارث می بردند. بدین شکل، "مالکیت" مبنای تغییرات گشت و نه "طبیعت جنسی" مرد. این تغییرات بنا به هر دوره و نظامی، کل تاریخ گذشته تا به حال را رقم می زند.

توارث از طرف پدر نیاز به مشخص بودن پدر کودک داشت. در نتیجه، تک همسری برای زنان بوجود آمد، مرد علاوه بر همسر اختصاصی خود برای تولید فرزندان ارث بر، محدودیتی در استفاده جنسی از زنان دیگر نداشت. بدین ترتیب، تک همسری برای زن و چند همسری برای مرد بوجود آمد. چیزی که بعدها توسط ادیان بویژه اسلام مورد تقدیس قرار گرفت. مساله ی اجتماعی که ریشه در مالکیت خصوصی داشت، تحت عنوان حق الهی تثبیت و به رسمیت شناخته

شد. در این راستا، اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد و به شکل یک خدمت خصوصی در آمد و زن در رده اولین خدمتکار خانگی قرار گرفت، تا کنون در بسیاری از نقاط دنیا پابرجاست و تا جاییکه نقش مهمی در باز تولید نیروی کار دارد، مورد نیاز و حمایت نظام سرمایه داری است.

در جامعه سرمایه داری " ازدواج و خانواده" در زمره ارکان دولت هستند. بین جهت کسی که ازدواج و خانواده را مورد انتقاد و خطاب قرار دهد هم به جامعه و هم به دولت حمله کرده است."

یکتا همسری، در جامعه سرمایه داری فقط در انتقال ارث به وارث و مالکیت بورژوازی خلاصه میشود.

از مسایل پیچیده ایی که امروز زنان بطور واقعی با آن دست به گریبانند. مسئله ازدواج و خانواده میباشد. خانواده ای که کهنه و سرکوبگر است. برای زنان، حل مسئله خانواده از اهمیت کم تری نسبت به کسب برابری سیاسی و استقلال اقتصادی برخوردار نیست. امروزه در خانواده، که ساختار آن توسط آداب و رسوم و قوانین تایید می شود، زن نه به عنوان یک شخص بلکه به عنوان یک همسر و مادر سرکوب میشود.

حتی در کشورهای پیشرفته، قوانین مدنی، زنان را از منظر موقعیت (اجتماعی) کم و بیش وابسته به همسر قرار دادند. و به مرد نه تنها حق دسترسی به دارایی زن و بلکه حق تسلط معنوی و فیزیکی بر وی را هم می دهد.

امروزه در حکومت سرمایه جمهوری اسلامی، که ازدواجهای اجباری در مورد زنان انجام میگردد. کهنه ترین آداب و رسوم و سنتهای آمیخته به ارتجاع اسلامی زندگی میلیونها زن ایرانی را در چهار جوب خانواده و جامعه به اسارت و بردگی کشانده است، مقررات و قوانین ارتجاعی سرمایه داری حاکم هیچگونه حقی برای زنان قایل نیست. از لحاظ مناسبات خانوادگی، زن حق طلاق و جدایی یک جانبه از مرد را ندارد؛ مرد حق دارد چند زن اختیار کند. زن به تنهایی خانواده محسوب نمی شود؛ زن اگر از خانه رانده شد بی پناه، و بدون خانه و کاشانه خواهد ماند. زن حق تکفل فرزندان را ندارد. اگر طلاق داده شود هیچ اختیاری نسبت به فرزندان نخواهد داشت و هیچگونه حقی در سر پرستی آنها برای وی برسمیت شناخته نمی شود. در مواردی حتی در انتخاب همسر و شریک زندگی خود آزاد نیست. بلحاظ حقوق اجتماعی زن حق قضاوت ندارد، زن نصف مرد محسوب

میشود آنچه را که هم قوانین و مقررات موجود به وی واگذار میکنند، نصف مرد است. قوانین حاکم او را کم عقل قلمداد میکنند، قوانین پوسیده مذهبی زنان را بزیر چادر و مقعنه کشانده است، و اگر زن از این " خانواده مقدس" پا فراتر بگذارد، همسرش را دوست نداشته باشد و رابطه خارج از خانواده با مرد دیگری برقرار کند به جرم زنا سنگسار میشود.

هر روز زنان بیشتری از کار بیکار شده و خانه نشین میشوند. نه تنها از نظر اقتصادی به همسرانشان وابسته میشوند، بلکه کار خانگی بیشتری به آنها تحمیل شده، کار خانگی که اساس و پایه اقتصادی استثمار زنان است، در این راستا هم از فعالیتهای اجتماعی و سیاسی محروم میشوند.

در جامعه ای مانند ایران که ساختار خانواده ها کاملاً متأثر از فرهنگ عقب مانده مذهبی و مناسبات سرمایه است، سرکوب شامل همه زنان متعلق به اقشار و طبقات، از زنان بورژوا گرفته تا زنان طبقات متوسط و کارگر میشود.

در ایران حکومت سرمایه اسلامی، هم بعنوان دولت طبقاتی یعنی نیروی سرکوب و هم خود بعنوان بخشی از طبقه ای که وسایل تولید مادی جامعه را در اختیار دارد، وسایل تولید ذهنی را هم کنترل میکند. و با نهادینه کردن سنت و خرافات و اخلاقیات پوسیده مذهبی در درون جامعه و بویژه خانواده سعی نموده است زنان را در اذهان اقشار مختلف جامعه در موقعیت درجه دوم تثبیت نماید. و با سرکوب هر روزه زنان تحت قوانین اسلامی چه در خانواده و چه در سطح جامعه میخواد به موجودیت و تثبیت خویش در پناه مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری ادامه داده، و فرهنگ حاکم و مسلط مرد سالارانه را حفظ نماید.

زنان در مقابل این همه ستم جنسی و طبقاتی ساکت ننشسته اند و با مبارزه پیگیر و اعتراضات مداوم در اشکال مختلف سعی در مقابله با حکومت سرمایه اسلامی نموده اند. اما زمانی زنان می توانند موفق از ادامه مبارزات خود بیرون بیایند، که نیروی خود را در یک جنبش قوی زنان با اتکاء به نیروی طبقاتی طبقه کارگر و جنبش کارگری برای لغو مالکیت خصوصی که اساس و بنیان تمام این ستمها و نابرابریها است متشکل و متحد نموده و هدف نهایی خود را برانداختن مناسبات سرمایه داری و جایگزینی سوسیالیسم قرار دهند. به امید هر چه قوی تر شدن جنبش توده ای زنان که یکی از مسایل اساسی و مهم در نابودی سرمایه و بر پایی روزی است که همه زنان خود را آزاد و برابر ببینند. *

“خانه کارگر” و “شوراهای اسلامی” منحل باید گردند!

قهرمانانه خانواده ها، پشتیبانی ارگانها و تشکلهای کارگری و مدافعان آزادیخواهی در داخل و با گسترش اعتراضات بین المللی از دانشجویان دربند، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مجبور شد که تعداد زیادی از دانشجویان چپ را، هر چند در قبال وثیقه های سنگین، آزاد نماید. شکی در آن نیست که مبارزه برای آزادی مابقی دانشجویان دربند و تا نفر آخر ادامه خواهد داشت.

اعلام روز بین المللی در 16 فوریه 2008 از جانب دانشجویان چپ و آزادیخواه فرصتی است دوباره در همبستگی با جنبش چپ دانشجویی و مبارزه ای متحد برای آزادی تمامی دانشجویان دربند. ما نیز به سهم خود از این مبارزه به حمایت برخاسته، با تمام نیرو در این اعتراضات شرکت نموده و همه مدافعان آزادی را به شرکت فعال در آن فرا میخوانیم.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری
12 فوریه 2008
wsu@home.s

خواهد بود. جناح مسلط بر دستگاه حکومتی هم که در کمین فرصت بود که گوی سبقت را از اصلاح طلبان ربوده و جنبش چپ را به خیال خود خفه نماید، از موقعیت بدست آمده در قبل و بعد از 13 آذر استفاده نمود و با یورش به منازل و محیط دانشگاه و در خیابان، دانشجویان را ربود و بدست شکنجه گران آدم کش در زندانها سپرد.

اگرچه رژیم جمهوری اسلامی با دستگیری دهها تن از دانشجویان و به قتل رساندن ابراهیم لطف الهی دانشجوی 23 ساله دانشگاه پیام نورسندج در زیر شکنجه، ضربه ای را بر چپ رو به رشد در دانشگاهها وارد نمود اما نه تنها به اهدافش، که جلوگیری از برگزاری مراسم روز دانشجو و به سکوت کشانیدن محیط دانشگاه و ایجاد رعب و وحشت بود، نرسید بلکه با اعتراضات و تجمعات گسترده ای در داخل و خارج روبرو گردید: تشکلهای چپ دانشجویی در بسیاری از دانشگاهها اعلام موجودیت کردند و نشان داده شد که چپ در دانشگاه ریشه دارتر از آن است که اینگونه حذف فیزیکی شود.

با مبارزات و گردهمایی های متحدانه و

در حمایت از فراخوان سراسری 16 فوریه

با مبارزه متحدانه دانشجویان در بند را آزاد کنیم!

حمله به دانشجویان چپ و دستگیری آنان در آستانه و پس از برگزاری مراسم روز دانشجو اتفاقی نبود، بلکه از قبل و با صلاح دید تمام جناح های رژیم طراحی شده بود. از جمله می توان به مقالات و نوشته های نظریه پردازان اصلاح طلبان حکومتی امثال علوی تبار و محمد قوچانی و حمله به جریان چپ دانشجویی از جانب عمامه داران و شیوخ اصلاح طلب اشاره کرد. حتی این ها وقاحت را به حدی رساندند که در مورد حضور چپ در دانشگاههای ایران و ابعاد آن به دولت نظامی - امنیتی هشدار دادند که همین امروز باید کاری کرد و فردا دیر

تا کنون به اجرا نگذاشته است. برای عملی کردن خواست رهائی فعالین کارگری و دیگر جنبش ها باید شرایطی به وجود آورد که در زندان نگه داشتن آنها برای رژیم هزینه هر چه بیشتری داشته باشد.

آزادی این فعالین کارگری و فراهم کردن امکانات معالجه آنان نیازی فوری و فوری است. تمام شواهد موجود حاکی از آن است که جان محمود صالحی در خطر جدی است و منصور اسانلو به معالجه فوری نیاز دارد. رژیم جنایتکار و کارگرکش اسلامی که بدون هیچ جرمی این فعالین را در زندان نگه داشته است، مسئول جان و هستی آنهاست و باید مورد اعتراض و بازخواست قرار گیرد. روز اقدام جهانی فرصتی است برای این امر و جا دارد با شرکت در آن آزادی این عزیزان و تمامی زندانیان سیاسی را میسر سازیم.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری
فوریه 2008
wsu@home.se

شرایط جسمی وخیم بسر میبرند، گردند.

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی برای چندین بار و دوباره منصور اسانلو را در ژوئن 2007 در حالی که با اتوبوس شرکت واحد عازم منزل بود و به زندان مخوف اوین منتقل نمود. همچنین محمود صالحی را بار آخر در 24 فروردین 1386، به بهانه مذاکره در رابطه با چگونگی برگزاری مراسم اول ماه مه 2007 از محل کارش به فرمانداری و بیدادگاه سفر کشاند و در آنجا با اعلام حکم یکسال زندان به جرم فراخوان به شرکت در مراسم اول ماه مه 2004 توسط نیروهای پاسدار سرتا پا مسلح به سلاحهای خودکار، دستگیر و روانه زندان مرکزی سندنجد کرد. از زمان ربودن منصور اسانلو و محمود صالحی و زندانی نمودن این دو فعال و از رهبران عملی کارگران ایران و دیگر فعالین کارگری تا کنون سازمانهای اتحادیه ای جهانی کارگری، تشکل ها و کمیته های کارگری در داخل و خارج کشور، سازمانهای چپ و سوسیالیست و مدافع حقوق انسان به همراه خانواده های فعالین کارگری، برای مدوا و آزادی آنها مبارزه نموده اند، رژیم منفور سرمایه اسلامی، آزادی فعالین دستگیر شده را

با روز اقدام جهانی 6 مارس برای آزادی فعالین کارگری در ایران همراه شویم!

فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (آی. تی. اف) به همراه کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری (آی. تی. یو. سی) طی فراخوانی روز 6 مارس 2008 را روز اقدام جهانی در همبستگی با کارگران ایران اعلام کرده و طی آن خواستار آزادی منصور اسانلو و محمود صالحی شده اند. این دو سازمان جهانی از تمام اتحادیه ها و فدراسیون های عضو خود تقاضا نموده اند که در این روز با توجه به امکانات و موقعیت خویش به پشتیبانی از حقوق کارگران ایرانی پرداخته و خواهان آزادی این دو فعال کارگری که به جرم دفاع از حقوق پایه ای همطبقه ای هایشان، در شکنجه گاههای رژیم سرمایه اسلامی و در

احکام بیدادگاه سقز علیه فعالین کارگری لغو باید گردد!

Be Pish!

No : 28

Weekly Paper Of Workers Socialist
Unity-Iran
www.wsu-iran.org
bepish@hotmail.fr

News - Political

march, 2008

کارگران و زحمتکشان جامعه ریشه دارد.

ولی طبقه کارگر برای لگام زدن و به عقب راندن رژیم وحشی سرمایه و دفاع از کرامت و شأن انسانی خود و دیگران احتیاج مبرم به اتحاد و متشکل شدن در تشکل های توده ای- طبقاتی اش دارد. بدون تشکل و مبارزه آگاهانه و متحدانه و جمع آوری نیروی تمام اقشار تحت ستم، نمی تواند جلوی نیروی سازمان یافته سرمایه مقاومت کرده و با پایان دادن به عمر این نظم زالویی، خود و بشریت را از این نکتبت روز افزون و گسترش یابنده نجات دهد.

ما بسهم خود در مبارزه برای لغو این احکام ارتجاعی و رهائی کارگران و دیگر زندانیان سیاسی، بویژه محمود صالحی، منصور اسانلو و دانشجویان در بند شرکت نموده و تمامی تشکل های کارگری، کمیته ها، کانونهای مدافع حقوق کارگران، سازمانها و احزاب سوسیالیست، کمونیست و مدافع حقوق انسان را به شرکت در یک کارزار جهانی برای رسیدن به این اهداف فرا می خوانیم.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی

کارگری

فوریه 2008

wsu@home.se

سرمایه داری است و همچنین نیروی اجتماعی اساسی برای واژگونی این نظم خون آشام و وارونه می باشد.

اما اگر شکنجه، اعدام و تیرباران هزاران نفر از کارگران سوسیالیست و انسانهای آزادیخواه در دهه شصت، اعدام جمال چراغ ویسی به جرم سخنرانی در اول ماه مه 68، به گلوله بستن کارگران خاتون آباد به جرم خواستن کار، زبان بریدن رهبر سندیکای کارگران شرکت واحد و به اسیری گرفتن کودکان 2 ساله این کارگران، ربودن و شکنجه دانشجویان چپ، سوسیالیست و برابرطلب، زجر دادن محمود صالحی و در زندان نگه داشتن او با داشتن تنها یک کلیه ناقص و رگهای مسدود به جرم فراخوان دادن برای مراسم جشن اول ماه مه و دفاع از حقوق همطبقه هایش، نتوانست جلوی مبارزه کارگران و اقشار دیگر ستم دیده و خواهان زندگی انسانی را بگیرد، بطریق اولی اجرای چنین احکام وحشیانه و قرون وسطائی هم نمی تواند از پیشروی طبقه کارگر در راه وصول به خواسته های انسانی اش جلوگیری نماید. کارگران این را هم در پرونده عمر سرا پا جنایت جمهوری سرمایه خواهند نوشت و سلاح مبارزه را صیقل خواهند داد. جانپان سرمایه بدانند که هر دنائتی را مرتکب شوند نمی توانند جلوی مبارزه کارگران و دیگر اقشار زجرکشیده را بگیرند. این مبارزه در واقعیت زندگی روزمره

هیچ درجه ای از دنائت و پستی نمیتواند کارگران را از مبارزه باز دارد

بر طبق حکم بیدادگاه رژیم اسلامی به تاریخ 27/11/86 صدیق امجدی یکی از کارگران دستگیر شده در شهر سنندج به جرم شرکت در اول ماه مه 86 زیر ضربات شلاق گرفته شد و مبلغ 65 هزار تومان نیز بعنوان جریمه از سفره خالی او دزدیده شد.

حبیب الله کلکانی و فارس گویلیان دو تن دیگر از کارگران شرکت کننده در مراسم 1 مه سنندج نیز هر کدام متحمل ده ضربه شلاق و جریمه نقدی شدند.

این احکام بیدادگاه رژیم مدافع سرمایه، خفقان، شکنجه و اعدام کارگران و آزادیخواهان قرار است که در مورد 9 نفر از کارگران شرکت کننده در جشن جهانی روزکارگر اجراء شود.

اجرا این حکم ضد انسانی، حکایت از بربریت سرمایه و تمامی اعوان و انصارش دارد و نشان از وحشت و خوفی است که بیداری و مبارزه طبقه کارگر در دل سرمایه داران و دولتش انداخته است. طبقه کارگر همان طبقه ای است که تولید کننده اصلی نعم مادی و تنها مینای سود سرمایه در جامعه

منشاء ستم جنسی و طبقاتی زنان

سحر صبا

برای پرداختن به ستم جنسی و طبقاتی بر زنان در نظام سرمایه داری لازم است، که ابتدا نگاهی هر چند کوتاه به زمینه های تاریخی آن بیاندازیم، و سپس منشاء و عواملی که در بوجود آوردن این ستمها نقش داشته را بررسی کنیم. دیدگاههای متفاوتی در رابطه با این ستم موجود است. مذهبپون، ستم بر زن را اصلاً به رسمیت نمی شناسند. نظر گاه دیگری، که رابطه جنسی و ستم بر زنان را به تفاوتهای بیولوژیکی احاله می کنند. دیدگاهی که منشاء این ستم را کاملاً طبقاتی دانسته و رفیع این ستم و چگونگی آن

ستم بر زن در دوره ای که طبقات وجود نداشته است یعنی شکار و جمع آوری خوراک انجام می گرفت وجود نداشت. در این جوامع، تولید در رابطه با نیازها صورت می گرفت و چون ابزار تولید بسیار ابتدایی و ساده بود، اضافه تولیدی وجود نداشت. زنان و مردان در گروههای قبیلله ای 40-50 نفری زندگی می کردند و از استقلال کامل برخوردار بودند. در این گروهها با جوامع، تصمیم گیری ها در رابطه با مسایل روزمره، بطور فردی و مستقل صورت می گرفت. مواد غذایی بطور یکسان بین اعضای قبیلله تقسیم میشد. و تنها تقسیم کاری که موجود بود، تقسیم کار طبیعی بر اساس مسایل بیولوژیکی بود. زنان به کار جمع آوری خوراک که در آن موقع از شکار اهمیت بیشتری داشت می پرداختند که با نقش تولید مثل زنان هماهنگی داشت:

بقیه در صفحه 14

طبقاتی دانسته و رفیع این ستم و چگونگی آن را در چهارچوب سیستمی که بر جامعه حاکم است، بررسی میکند.

مارکسیستها مالکیت خصوصی را اساس و منشاء ستم بر زنان می دانند. مالکیت خصوصی که با پیدایش و تکاملش در دوره ها و نظامهای مختلف تاریخی در گذشته و حال در ستم و انقیاد کشیدن زنان نقش بسزایی داشته و دارد.

چون در جامعه سرمایه داری کنونی، طبقات مختلفی موجود است، بررسی مسلیه زن تنها میتواند یک بررسی طبقاتی باشد و به منشاء طبقات برگردد، یعنی به آن جایی که بنای ستم زن امروزی گذاشته شده است.

انگس در اثر معروف اش " منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت"، نشان میدهد که